



شکست جمهوری اسلامی در جاه طلبی های منطقه ای و بحران مشروعیت کمرشکن
پیام های انقلاب شماره ۱۰۸ و ۱۰۹ - باب آواکبان
بشار جنایت علیه بشریت سرنگون شد اما دستگاش پابرجاست!
با جذب جوانان محروم به ارتش های «نیابتی» مقابله کنیم! آنان باید برای استقرار
جمهوری سوسیالیستی نوین بجنگند!
کردستان در بستر تغییرات بزرگ در خاورمیانه و ورشکستگی «رنال پلتیک»
صاعقه آشوب در نظم کهنه امپریالیستی است که در خاورمیانه بر زمین میخورد! «فراخوان
جمعی علیه "نظم نوین" تحمیلی بر خاورمیانه» چه می گوید؟

آتش • شماره ۱۵۸ • دی ۱۴۰۳

www.cpimlm.org

شکست جمهوری اسلامی در جاه طلبی های منطقه ای و بحران مشروعیت کمرشکن

سقوط رژیم بشار اسد ضربه سنگینی به ستون فقرات نظامی جمهوری اسلامی و اعتبار آن است. برای جمهوری اسلامی مترادف است با درهم شکسته شدن سیاست موسوم به «عمق راهبردی» که آن را شیشه عمر خود می دانست. دکتربین به اصطلاح «عمق راهبردی» [یا «عمق استراتژیک»] جمهوری اسلامی که قرار بود نظریه «تمدن اسلامی» خمینی وخامنه ای را عملی کند، اکنون تبدیل به گودالی حقیر شده است! گفته می شد، «محور مقاومت علاقه ای به کشیدن مرز دور خود ندارد و در تکاپوست که برای خود برنامه ای فرا مرزی تعریف کند و عمق استراتژیک خود را در فرا مرزها جستجو می کند»؛ سپاهیان خامنه ای تجاوز به سوریه را با این استدلال که، «دفاع از زمین حریف ... خود تضمین کننده امنیت در استان های مرزی بالاخص سیستان و بلوچستان و کردستان است» توجیه می کردند و برای این که بچه مسلمان ها را آماده کشته شدن و کشتن بکنند، وعده می دادند که این ها «زمینه سازان ظهور حضرتش» هستند.

جمهوری اسلامی برای این سیاست ارتجاعی و ضد مردمی، یک جنگ داخلی ۱۳ ساله را در سوریه پیش برد که حاصلش برای مردم آن کشور، ویران شدن سرزمین شان، شکنجه و زندان و اعدام و کشتار جمعی مخالفین و مردم معترض به رژیم اسد و بالاخره، گورهای جمعی و آوارگی میلیون ها نفر بود. در یک طرف این جنگ، جمهوری اسلامی و گروه های نیابتی اسلام گرای وابسته به آن، ارتش بشار اسد و امپریالیسم روسیه قرار داشتند و در طرف دیگر، ترکیه و امپریالیسم آمریکا و انواع گروه های نیابتی اسلام گرای سلفی و داعشی و اسرائیل. **ماهیت منسوخ و متعفن هر دو طرف این جنگ داخلی پر واضح است.** اما برای جمهوری اسلامی، این شکست، باعث نقطه عطف و جهشی در ازهم گسیختگی و تضعیف درونی اش شده است. قوت قلب دادن های خامنه ای به پایه های حزب اللهی اش، موعظه های تاریک اندیشانه اش برای زنان سیاهپوش خرافاتی که برای «حجاب و عفاف» سینه می زنند تلاش هایی مستاصلانه اند. تداوم جنایت های رژیم در اعدام و انباشتن زندان ها از مخالفین نمی تواند مانع شنیده شدن صدای شکستن استخوان هایش و جسارت مردم در مبارزه علیه آن شود. حتا در سطوح بالای حاکمیت این فکر به سرعت در حال گسترش است که جمهوری اسلامی ماندنی نیست و فرماندهان نظامی خامنه ای هم دیگر با قطعیت از یکسال آینده حرف نمی زنند و پزشکبان در سخنانش برای «نشان آوران المیباد» به نقل از کتابی می گوید: «در زندان به دانشمندان گفتند، از کشور بروید، کاری با شما نداریم ... و آنها جواب دادند شما هستید که باید از این مملکت بروید!»

اما، ضعیف و لرزان بودن رژیم جمهوری اسلامی و برملا شدن پوسیدگی کلیت نظام سیاسی-ایدئولوژیک و اقتصادی-اجتماعی اش به خودی خود به تغییرات بنیادین مثبت منجر نمی شود. نیروهای مشابه جمهوری اسلامی که از حمایت امپریالیست های آمریکا و اسرائیل برخوردارند در میدان هستند تا این اوضاع را با چند جا به جایی از بالا، به قول واعظین اسلامی، «ختم به خیر» کنند! نباید بگذاریم که چنین شود و برای این که این طور نشود، ما نیاز عاجل به شکل گیری یک جنبش اجتماعی سراسری داریم که به شدت نسبت به خصائل و کارکردهای جامعه ای که بنیادا متفاوت است، آگاه باشد (کلیت این خصائل و کارکردها در پیش نویس «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» به نظم کشیده شده است) و در مرکز آن کمونیست های انقلابی به طور متشکل و نقشه مند، حامل و ناقل این آگاهی و برنامه و نقشه راه مربوط به آن باشند. این جنبش اجتماعی سراسری، می تواند و باید در جریان سازمان دادن مبارزه علیه همه جنایت های جمهوری اسلامی به ویژه در جریان متوقف کردن اعدام و آزادی زندانیان سیاسی و متوقف کردن تعرض به زنان بی حجاب توسط نیروهای نظامی رسمی و شبه نظامیان دینمدار و همچنین افشاگری و مقابله با جنگ های امپریالیستی در خاورمیانه، از جمله نسل کشی مردم فلسطین و سرکوب مردم کرد توسط دولت ترکیه، رشته های پیوند عمیق و سراسری حول جامعه و آینده ای بنیادا متفاوت برقرار کند.

مدل سوریه و «تکرار» آن در ایران!؟

در پرتو چنین وضعی است که پس از سقوط رژیم بشار اسد بسیاری از مفسرین و تحلیل گران خارج و داخل می پرسند: آیا «سناریوی» سرنگونی رژیم سوریه، در مورد جمهوری اسلامی تکرار می شود؟ به یک کلام، آیا فشارهای اقتصادی بیشتر و حملات نظامی آمریکا/اسرائیل به تاسیسات موشکی و هسته ای جمهوری اسلامی، می تواند راه را برای شکل گیری ائتلافی میان نیروهای نظامی و امنیتی و بوروکراتیک جمهوری اسلامی با طیفی از «اپوزیسیون» تحت الحمایه آمریکا و «بی طرف» ماندن روسیه و چین باز کند؟ این «راه حل» امپریالیستی به همه بدیل سازی های ارتجاعی چارچوب می دهد. حتا جر و بحث های میان کارگزاران کنونی و گذشته حکومت از طیف های مختلف در جستجوی «بدیل پس از

جمهوری اسلامی» تحت تاثیر آن شکل گرفته است: از نظریه مهدی نصیری تحت عنوان «شاه زاده تا تاج زاده» تا معرفی پزشک‌یان به عنوان «نماینده جریان سوم» در روزنامه اعتماد (به سردبیری عباس عبدی).

در این چارچوب، تحركات جدیدی در میان نیروهای مجاهدین خلق و رضا پهلوی شروع شده است با این امید که شاید در پروژه «رژیم چنج» [«تغییر رژیم»] ترامپ/اسراییل بتوانند نقشی ایفا کرده و سهمی در «آینده ایران» داشته باشند. به طور مثال، روز ۲۱ آذر (۱۳ دسامبر ۲۰۲۴) مریم رجوی میهمان دار سناتورهای و ژنرال‌های آمریکایی در سالن سنای آمریکا بود. مجاهدین خلق هم مانند «هیئت تحریر شام» زمانی (تا ۱۳ سال پیش) در «لیست ترور» آمریکا قرار داشت. اما چند دهه است که مورد حمایت مقامات سیاسی و نظامی بالای آمریکا است. در این میهمانی، مریم رجوی در سخنانش با استناد به سقوط اسد، نوید تکرار آن را در مورد رژیم جمهوری اسلامی داد و سناتور تد کروز که از حامیان سرسخت دونالد ترامپ است، مانند دیگر سناتورهای و ژنرال‌های آمریکایی، وعده «سرنگونی خامنه‌ای» را داد. از آن سو، هواداران رضا پهلوی هم در رقابت با مجاهدین، عکس‌های سه سال پیش رضا پهلوی با مارکو روبیو (وزیر خارجه منتخب ترامپ که به «کابوس خامنه‌ای» معروف شده است) را پخش کردند تا خود را نیروی «نیابتی» مقرب دستگاه ترامپ نشان دهند. این که نقشه و آرزوی امپریالیسم آمریکا چیست و چگونه می‌خواهد میان اپوزیسیون‌های مورد علاقه اش (مجاهدین و رضا پهلوی و شاید جناحی از نیروهای کردستان) آتش بس برقرار کرده و با چه ترفندی میان آنها با تمام یا بخشی از هسته سخت قدرت نظامی و امنیتی و بوروکراتیک جمهوری اسلامی «ائتلافی» شکل دهد و در این پروسه نقش واسطه‌گری‌های عربستان و ترکیه و قطر و غیره چیست و روسیه و چین چه خواهند کرد، هیچ ربطی به منافع کوتاه مدت و درازمدت ما اکثریت مردم در ایران ندارد. مردم باید بدانند که امپریالیسم فقط تجاوز و غارت و سلطه‌گری و حفاری چاه نفت نیست! حفاری ارتجاعی‌ترین نیروهای سیاسی و به قدرت رساندن آنها نیز هست! به قول لنین: «طبقه تحت ستمی که در پشت هر شعار، منافع طبقاتی معینی را نبیند، برده طبقه حاکمه می‌شود». انسان‌های با شرافتی که به هر دلیلی در حول و حوش این شبکه تار عنکبوتی نقشه‌چینی ارتجاعی برای «آینده ایران» قرار گرفته‌اند باید به سرعت از آن دور شده و به نوبه خود تلاش کنند که توده‌های مردم گوشت دم توپ و هوراکش این پروژه‌های امپریالیستی نشوند.

امپریالیسم آمریکا در نقشه‌ریزی برای جایگزین کردن یک رژیم وحشتناک با رژیمی وحشتناک‌تر خبره است. سال ۱۳۵۷ در آستانه سقوط رژیم شاه، طرح آمریکا، آلترناتیو‌سازی از طریق ایجاد ائتلاف میان ارتش شاه و ائتلاف اسلام‌گرایان به رهبری خمینی بود و هدفش، در نطفه خفه کردن نیروهای کمونیست انقلابی و دیگر جریان‌های مترقی سکولار و همچنین بستن راه نفوذیابی امپریالیسم شوروی در ایران بود. ابراهیم یزدی می‌نویسد: «... نظریه برژینسکی (وزیر دفاع کارتر، رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا) این بود که در غیاب شاه تنها نیرویی که می‌تواند جلوی خطر کمونیسم را در ایران بگیرد هماهنگی و ائتلاف میان نظامیان و روحانیان است.» عباس میلانی نیز می‌نویسد: «در نهایت، سالیوان (سفیر آمریکا در ایران) نتیجه‌گیری کرد که جریان اسلامی‌ای که تحت رهبری خمینی است، بسیار سازمان‌یافته است و توان مقابله با کمونیسم را دارد.» نشریه «سیاست خارجی» آمریکا که بازتاب افکار بخشی از هیئت حاکمه آمریکا است نوشت: «در داخل سوریه، یکی از جدی‌ترین خطرات این است که فروپاشی رژیم به فروپاشی دولت تبدیل شود، همان‌طور که در لیبی رخ داد. ... نهادها و سازوکارهای دولتی سوریه باید حفظ شوند.» خط تاکید در زیر «رژیم» و «دولت» را ما کشیده‌ایم تا این واقعیت را برجسته کنیم که امپریالیست‌ها خیلی خوب نسبت به تفاوت رژیمی که در راس یک دولت قرار دارد و ساختارهای دولتی که تحت سیستم جهانی امپریالیستی شکل گرفته‌اند و تعمیم یافته روابط زیربنایی ستم و استثمار هستند، آگاهند. برای امپریالیست‌ها، مهم نیست که «دولت» بشار اسد چه ماشین آدم‌خوار بیرحمی بود. امپریالیسم آمریکا چنین ماشین دولتی‌ای را دوست دارد چون بدون تکیه بر آن نمی‌تواند بر کشورهای تحت سلطه که سرزمین‌های مافوق استثمار و غارت‌گری اش هستند، تسلط بیابد. فاجعه لیبی به این علت به وجود نیامد که «نهادها و ساز و کارهای دولتی» فروپاشیدند. علت اصلی اش این بود که وقتی در سال ۲۰۱۱ مردم علیه رژیم قذافی بلند شدند، قدرت‌های امپریالیستی به خصوص فرانسه و بریتانیا و آمریکا به سرعت دست به کار شدند تا نارضایتی مردم را به راهی که می‌خواهند بکشند و در این کار موفق شدند! آنان با استفاده از مصالح بنای فروپاشیده رژیم قذافی (ژنرال‌ها، امنیتی‌ها، سیاست‌مداران قذافی) و دیگرانی از همان قماش (سران عشایر و وابستگان سرویس‌های امنیتی آمریکا و بریتانیا و اسلام‌گرایان)، رژیم ارتجاعی جدیدی را برای لیبی معماری کردند و اسمش را «شورای انتقالی» گذاشتند. به این ترتیب، نیروهای ارتجاعی بلافاصله پس از فروپاشیدن رژیم قذافی خلاء رهبری را پر کردند و نگذاشتند خلاء قدرتی شکل بگیرد و مردم نفسی بکشند و سرشان را بالا گرفته و تشکلات مردمی رشد کنند و بتوانند نقشی در باز کردن مسیری جز آن چه که این قدرت‌ها و موکلان سیاسی شان می‌خواهند داشته باشند. دخالت امپریالیست‌ها و «اپوزیسیون»‌هایی که آنها شکل داده‌اند، هرگز برای «کمک به آزادی» مردم از دست رژیم‌های بیرحم نیست. پیام‌های «همبستگی» نتانیاهو با مردم ایران، هیچ نیست جز یاوه‌های یک فاشیست آدمکش درجه یک که روی هیتلر را سفید کرده است.

رومانتیزه کردن دخالتگری امپریالیستی و رهبران و نیروهای شبه نظامی ایرانی که حاضرند پیاده نظام امپریالیست‌ها باشند، شراکت در جنایت‌هایی است که کارکرد و سیاست‌های این قدرت‌ها به همراه خواهد داشت. «تحلیل گران» و «اپوزیسیون»‌هایی که همه واقعیت‌ها را وارونه می‌کند تا مردم را خواب کنند، امپریالیست‌های جنایتکار را «دوست» و جنایت‌چنگی را «حمایت از مردم ایران» قلمداد می‌کنند، فرق ماهوی با جمهوری اسلامی ندارند و اگر آرزوهایشان تحقق یافته و به قدرت برسند عملکرد آنها تفاوت چندانی با جمهوری اسلامی نخواهد داشت. آن‌ها می‌توانند یک میلیون بار در مورد آزادی زنان و آزادی بیان و ایجاد جمهوری بدون زندان و شکنجه و اعدام وعده و شعار بدهند، اما اگر به قدرت برسند قطعاً با حفظ و تحکیم همین ساختارهای دولتی، دیکتاتوری طبقات سرمایه دار وابسته به امپریالیسم خواهد بود و در این ساختار، تبدیل به مجریان بردگی زنان، خفه کردن بیان و داشتن زندان و شکنجه و اعدام خواهند شد. بی تردید! به قول باب آوآکیان:

«جوهر ایالات متحده آمریکا، دموکراسی نیست. بلکه سرمایه داری - امپریالیسم و ساختارهای سیاسی برای اعمال

سرمایه داری-امپریالیسم است. آن چه آمریکا در جهان اشاعه می دهد، دموکراسی نیست. بلکه امپریالیسم و ساختارهای سیاسی برای تحمیل امپریالیسم است.» (پایه ها ۱:۳)

آینده بنیادا متفاوت چیست؟

شکست های ناگهانی رژیم های حاکم، باعث فروریختن اقتدار سیاسی و ایدئولوژیک و همچنین تضعیف پایه هایشان و شکاف برداشتن دستگاه های سرکوب شان می شود. با این وصف، امکان یک انقلاب و به ظهور رسیدن یک وضعیت انقلابی ممکن نیست مگر این که یک حزب پیشاهنگ کمونیست، نه تنها وجود داشته باشد بلکه تقویت شود. پیشاهنگ کمونیست یعنی سازمان کسانی که درک علمی از سرچشمه های معضلات وحشتناک جامعه بشری و از این که چرا انقلاب کمونیستی تنها راه نجات بشریت است دارند؛ آنها رویکرد علمی استراتژیک نسبت به تدارک و عملی کردن این انقلاب دارند و از همین امروز با تقویت حزب و با ساختن «جنبشی برای انقلاب» آن را تدارک می بینند.

«جنبشی برای انقلاب» چیست و در میان کدام قشرهای اجتماعی باید پایه بگیرد؟ جنبشی برای انقلاب مساوی با خود انقلاب نیست. اما قوای استراتژیک برای عملی کردن آن را فراهم می کند. کسانی که در این جنبش گرد می آیند می دانند که فرق تغییر انقلابی با این یا آن «تغییر» (جا به جایی در بالا) چیست، به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک قطب بندی های ارتجاعی در صحنه سیاسی را برهم می زند، مردم را برای مبارزه علیه هر جنایت رژیم حاکم و قدرت های امپریالیستی برانگیخته و افکارشان را تغییر می دهند تا محتوای سیاسی-ایدئولوژیک و اقتصادی-اجتماعی انقلاب را درک کنند و حول تحقق آن سازمان بیابند. به این ترتیب، اوضاع را به سمت رسیدن وضعیت انقلابی برای کسب قدرت سیاسی سرعت می بخشد. این کاری است که «جنبشی برای انقلاب» در هر شرایطی (حتا در شرایطی که کشور توسط ارتش های ارتجاعی متعدد اشغال شود) باید انجام دهد و گسترش یابد.

باب آواکیان در «ساختن جنبشی برای انقلاب ۲۰۱۱»، تمساح ها نمی توانند پرواز کنند اما بشریت می تواند افق ها را در نوردد» توجه را به جمله ای در مورد این که انقلاب چیست، جلب می کند: «یک انقلاب واقعی بسیار بیشتر از یک اعتراض است. یک انقلاب واقعی مستلزم آن است که میلیون ها نفر به طور سازمان یافته درگیر آن بشوند و مصممانه برای درهم شکستن این دستگاه دولتی و سیستم و برای استقرار یک سازمان اجتماعی بنیادا متفاوت، جامعه ای با اهداف و طرق زندگی کاملا متفاوت برای مردم، بجنگند. مبارزه ای که امروز علیه قدرت حاکم می کنیم، باید به امر تقویت و توسعه و سازمان دادن جنگ برای کل ماجرا، جنگیدن برای یک انقلاب واقعی، کمک کند. در غیر این صورت، برای نسل های دیگر و دیگر هنوز اندر خم مبارزه علیه همان جنایت ها خواهیم بود!»

او تاکید می کند: «جنبه عمده این مساله به طور کلی، عبارتست از جلو آوردن شمار هر چه بیشتری از توده های پرولتر و تحتانی، به میدان آوردن امواج رها کنندگان بشریت از میان پرولتاریا و توده های تحتانی که به امور از منظر رهایی بشریت می نگرند. به میدان آوردن توده های انقلابی که جهان بینی و روش کمونیستی را جذب می کنند و می آموزند به واکنش ها و پاسخ ها و خصائل طبقات و قشرهای مختلف از این نقطه نظر نگاه کنند که "چگونه می توانیم به دنیای دیگری برسیم؟" -- و نه از این نقطه نظر که "وضع من را چگونه دگرگون خواهد کرد یا احساس من نسبت به آن چیست؟" تبدیل شدن به رها کنندگان بشریت به این معناست. ... اگر ما بخشی از پرولتاریا و توده های تحتانی - یا بخش رشد یابنده و موج واری از مردم را که آگاهانه به مثابه رها کنندگان بشریت انگیزه یافته اند، به جلو نیاوریم اصلا شانس آن را نداریم که از کل این تلاش چیز خوبی بیرون بیاید. این مسلما به معنای آن نیست که کار در میان قشر میانه حتا با وجود محدودیت هایی که دارند مهم نیست.»

یکی از مهمترین چالش ها در مقابل «جنبشی برای انقلاب» آن است که محرومترین جوانان کشور در محرومترین مناطق در حالی که به طور عینی پایه های اجتماعی انقلاب کمونیستی هستند، اما آماج سربازگیری برای ارتش ها و دستگاه های امنیتی دولت های منطقه و امپریالیست ها هستند و مشابه همان سوء استفاده کثیف سپاه قدس از محرومیت مهاجرین افغانستانی است که رقبای جمهوری اسلامی هم کپی برداری می کنند. (در همین شماره رجوع کنید به مقاله «با جذب جوانان محروم به ارتش های «نیابتی» مقابله کنیم! آنان باید برای استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین بجنگند!»).

آماج «جنبشی برای انقلاب» همه قشرهای جامعه از مردم محروم ترین مناطق تحت ستم ملی کردستان و بلوچستان و خوزستان تا دانشجویان دانشگاه های سراسر کشور و قشر متوسط است و در میان همه آنها باید جوانان و در میان جوانان به ویژه زنان را مخاطب قرار داد. دانشجویان نقش مهمی در استقرار این رویکرد انقلابی به تغییر جامعه در میان توده های مردم سراسر کشور دارند و باید این وظیفه را جدی بگیرند و گرنه، شرایطی به وجود نمی آید که میلیون ها نفر از توده های اعماق جامعه درگیر این انقلاب شوند و در نهایت هر خیزش آنها برای کنار زدن بار ستم و استثمار درهم شکسته خواهد شد.

امروز، در مبارزه برای تغییر افکار مردم و جذب آنان به «جنبشی برای انقلاب» باید بر دو نکته تاکید کرد:

یکم، هرگز نباید فراموش کرد که با تغییر رژیم ها، ضرورت تغییر بنیادین جامعه به روش انقلابی از میان نمی رود و از هر فرصتی باید برای سازماندهی انقلابی استفاده کرد. رژیم ها صرفا بخشی از روبنای سیاسی در یک سیستم جامع الاطراف سیاسی-ایدئولوژیک و اقتصادی-اجتماعی هستند. سیستم سرمایه داری تحت هر رژیمی که باشد، چه تحت رژیم جمهوری اسلامی باشد یا جمهوری سکولار، ذاتا نسبت به اکثریت بیرحم است؛ حق شکم سیر در آن جایی ندارد؛ ذاتا زنان را برده روابط مرد/پدرسالاری میکند؛ ذاتا ستم گری این ملت علیه آن ملت را بازتولید می کند؛ ذاتا آزادی بیان و آزادی مبارزه علیه ستم و استثمار را سرکوب میکند؛ ذاتا به جای آموزش علم و شیوه تفکر علمی، خرافه و دین باوری و سطحی

نگری را در میان عامه مردم تکثیر میکند؛ ذاتاً محیط زیست را ویران میکند؛ ذاتاً وارد جنگ های رقابت جویانه ویرانگر و کشتارهای جمعی می شود. دوم، اوضاع جوشان خاورمیانه گوشه ای است از آشوبی که تمام سیستم جهانی سرمایه داری را در بر گرفته است. هیچ رخداد ناگهانی نباید ما را متعجب کند و برای خلع سلاح نشدن باید با مختصات و محتوای «جنبشی برای انقلاب» حرکت کرد و تدارک دید. فقط با داشتن نگرش علمی انترناسیونالیستی می توان ارتباط وقایع داخلی هر کشور با کارکرد ذاتی سیستم جهانی سرمایه داری امپریالیسم را درک کرد و فقط با رویکرد انترناسیونالیسم پرولتری، می توان از این اوضاع بیشترین استفاده را برای انجام انقلابی کرد که ضرورت ایران و تمام خاورمیانه و همه کشورهای جهان است. آشوب در سیستم جهانی سرمایه داری امپریالیسم می تواند به رقابت های مهلک و حتا جنگ جهانی میان قدرت های امپریالیستی بزرگ منجر شود. اما، امواج بزرگی از مبارزه و مقاومت علیه این سیستم که مردم دنیا از آن در رنجند نیز بلند خواهد شد. ما به پیروان آن نیروهای سیاسی (مانند پایه های برخی احزاب کردی متوهم به امپریالیست ها) رفیقانه می گوییم که خط «رنال پلتیک» رهبران شان در چرخه «رنال پلتیک» قدرت های بزرگ خرد خواهد شد و فقط افسوس بر جای خواهد گذاشت (در همین شماره رجوع کنید به مقاله «کردستان در بستر تغییرات بزرگ در خاورمیانه و ورشکستگی رنال پلتیک»). بله اوضاع سخت است. اما این اوضاع سخت، بسیار تضادمند است. اگر به جای سیاست «رنال پلتیک» و سیاست هویتی و ناسیونالیسم با روش و رویکرد علمی کمونیسم نوین (که توسط باب آواکیان تکامل یافته است) به اوضاع نگاه کنید، مانند ما تشخیص خواهید داد که می توان روی تضادمندی اوضاع کار کرد و آن را به سمت مثبت و مساعد به حال انقلابی چرخاند که می تواند هر شکل از ستمگری از جمله ستم ملی را ریشه کن کند. تمام جریان هایی را که در سطح مشاهده می کنیم، نتیجه حرکات تخته سنگ های قاره ای سیستم سرمایه داری جهانی است که در این منطقه و در هر کشور، به شکل خاصی تبارز پیدا می کند و راه حل واقعی برای همه ستمدیدگان و استثمار شوندهگان هر کشور آغاز و به پیروزی رساندن انقلاب کمونیستی علیه کلیت سیستم سرمایه داری - امپریالیستی است که در ایران، از مسیر سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین می گذرد.

۱. «نسخه دفاع فرامرز استراتژی امنیت ملی» نوشته مجتبی شجاعی در روزنامه رسالت ۲۱ آذر ۱۳۸۸
۲. The fall of Bashar al-Assad is a blow to Iran dec ۱۱ The Economist ۲۰۲۲
۳. خامنه ای صبح امروز؛ ۲۷ آذر ۱۴۰۳ در دیدار هزاران نفر از زنان و دختران،
۴. حبیب الله سیاری هماهنگ کننده ارتش جمهوری اسلامی در ۲۶ آذر ۱۴۰۳: از الان نمی توانیم برآورد کنیم که سال آینده چه اتفاقی می افتد.
۵. اشاره به کتاب ۱۹۸۹ سقوط امپراطوری روسیه در اروپای شرقی
- ۶.
۷. با عنوان «سیاست در مورد ایران: مقابله با جنگ و تروریسم تهران و پیشروی به سمت جمهوری آزاد و غیر اتمی
۸. وزارت امور خارجه آمریکا سال ۲۰۱۱ مجاهدین را از فهرست گروه های تروریستی خود خارج کرد. با حمله نظامی آمریکا در سال ۲۰۰۳ و سقوط حکومت صدام حسین، نیروهای سازمان مجاهدین خلق در اردوگاه اشرف تحت حفاظت ایالات متحده آمریکا قرار گرفتند. در اواسط سال ۲۰۰۹، حفاظت به دولت عراق سپرده شد. در سپتامبر ۲۰۱۳ (شهریور ۱۳۹۲) نیروهای سپاه قدس همراه با بازوهایش در عراق دست به کشتار ساکنان کمپ مجاهدین زد. نشریه فارین پالیستی در دسامبر ۲۰۱۳ نوشت که مقامات اطلاعاتی آمریکا هفت عضو گروه امنیتی ایران را که مسئول این کشتار می دانستند دستگیر و به ایران بازگرداندند!! هیئت سازمان ملل در عراق از اجساد کشته های مجاهدین دیدار کرد و شهادت داد که گلوله به سر و قسمت های فوقانی بدن این افراد اصابت کرده و برخی از آنها نیز دست هایشان از پشت بسته بود. و یکی هم سوزانده شده است.
۹. برگرفته از عنوان مقاله «مدل لیبی و کاربست آن در ایران»: امپریالیسم فقط حفاری چاه نفت نیست! حفاری ارتجاعی ترین نیروهای طبقاتی و تفاله های جامعه و تاج گذاری آنان هم هست!
۱۰. لنین. دولت و انقلاب ۱۸۱۷
۱۱. ابراهیم یزدی، انقلاب اسلامی و نشست گوآدلوپ. وبسایت پژواک آزادی. خط تاکید از ماست
۱۲. عباس میلانی، نگاهی به شاه ص ۴۹۴. ۲۰۱۳
۱۳. Foreign
۱۴. همین ژنرال حفر که اکنون بخشی از لیبی تحت سیطره نظامی اش هست، از اعضای برجسته «شورای انتقالی» بود. او از فرماندهان قذافی در جنگ لیبی با کشور چاد بود. اما بعد از شکست لیبی در جنگ از رژیم کناره گیری کرد و به آمریکا پناهنده شد و به عضویت سازمان سیا درآمد. کل این فریب بزرگ زیر نقاب «دفاع از مردم لیبی» و «کمک به انقلاب مردم لیبی» پیش برده شد.

باب آواکیان. انقلاب شماره ۱۰۸



ما در دوران بسیار سختی زندگی می‌کنیم؛ دورانی که نیازمند داشتن یک رویکرد جدی و علمی هستیم تا واقعیتی را که با آن مواجه هستیم و امکان تغییر مثبت آن را درک کنیم. یکی از مهم‌ترین موانع در این زمینه، تأثیر تفکر «هویت ووک» («هویت بیدار») است که اصرار دارد «تجربه زیسته» مهم‌ترین عامل برای تعیین حقیقت و چه باید کرد است.

«تجربه زیسته» مهم است، اما این تجربه شما را به درک علل و روابط عمیق‌تر پدیده‌ها نمی‌رساند. اگر «تجربه زیسته» بیماری را داشته باشید، این به شما چیزی دربارهٔ علائم بیماری می‌گوید، اما به شما نمی‌گوید که چرا بیمار هستید، ماهیت اساسی آن بیماری چیست و چه درمانی برای آن بیماری ممکن است.

«تجربه زیسته» در مورد تبعیض و ستم نیز همین‌طور است: این تجربه به شما چیزهای مهمی می‌گوید، اما به شما نمی‌گوید که علت اساسی آن تبعیض و ستم چیست، چگونه ممکن است با سایر اشکال ستم ارتباط داشته باشد، آیا راه‌حلی برای این ستم وجود دارد و اگر بله، آن راه‌حل چیست؟

«تجربه زیسته» از زندگی در این کشور به شما درک پایه‌ای از ماهیت سیستم حاکم در این کشور و سیستمی که در سطح جهانی غالب است (سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی) نمی‌دهد. این تجربه به شما نمی‌گوید چرا این سیستم اکنون به حکومت فاشیستی دونالد ترامپ منجر شده است، این چه ارتباطی با ماهیت اساسی کلیت سیستم دارد و چرا این سیستم باید از طریق انقلابی که به شدت مورد نیاز و ممکن است، از میان برداشته شود. برای درک این مسائل حیاتی، شما به یک روش و رویکرد علمی نیاز دارید.

و آن روش و رویکرد علمی محدود به هیچ «هویت» خاصی نیست و در «مالکیت» هیچ گروه خاصی هم نیست. این روش می‌تواند و باید توسط هر کسی که واقعا می‌خواهد بفهمد چرا در دنیا بی‌عدالتی، ستم و رنج بی‌دلیل وجود دارد، چگونه به طور مؤثر با آن مبارزه کند و چگونه سرانجام آن را پایان دهد، اتخاذ و به کار برده شود.

این روش و رویکرد علمی کمونیسم نوین است که من آن را تکامل داده‌ام و اساس و دستورالعمل پایه‌ای است برای «گردان انقلابی کمونیست‌های انقلابی برای رهایی بشریت» که بی‌وقفه در تلاش است تا نیروی لازم هزاران و سپس میلیون‌ها نفر را برای انجام انقلابی که سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی را که علت اساسی تمام جنایت‌ها و رنج‌های بی‌دلیل در دنیا است از میان بردارد و سیستم کاملاً متفاوت و به مراتب بهتری را به وجود آورد.

هر کس که واقعا از وحشت‌های این دنیا خسته شده و آرزوی پایان دادن به این بی‌عدالتی‌ها، ستم‌ها و رنج‌های بی‌دلیل را دارد، باید به «گردان کمونیست‌های انقلابی برای رهایی بشریت» بپیوندد و بخشی از نیروهای در حال رشد باشد که روش و رویکرد علمی کمونیسم نوین را به کار می‌گیرند و به طور فعال آن را به کار می‌برند.

آدرس‌های ما:

www.cpimlm.org

instagram: CPIMLM

twitter: CpimlmC

Telegram: @newcommunism

Facebook: cpimlm ۱۳۸۰

باب آواکیان. انقلاب شماره ۱۰۹

لازم است درگیر یک واقعیت بسیار جدی بشویم - نه خزعلات ورشکسته «سیاست هویتی»

چند دهه است که من خطر فزاینده فاشیسم در این کشور را تحلیل کرده و در مورد آن هشدار داده ام. به علت های عمیق تر این فاشیسم و محتوای اساسی آن پرداخته‌ام و به طور خاص تمرکز کرده ام بر برتری طلبی سفید و مردسالاری تهاجمی و عریان آن و همچنین بنیادگرایی مسیحی جنون آمیز و ضدیت متعصبانه آن با علم. من بر اهمیت بسیج مردم از تمام بخش‌های جامعه در مبارزه با این فاشیسم و برای ایجاد جهانی متفاوت و بسیار بهتر تأکید کرده‌ام.

از زمانی که ترامپ برای اولین بار در نتیجه انتخابات ۲۰۱۶ به قدرت رسید، من فاشیسم او و محتوایش را به چالش کشیده‌ام، خواستار مخالفت گسترده و قاطع با آن شده‌ام، و روشن کرده‌ام که این فاشیسم در سیستم سرمایه‌داری-امپریالیسم ریشه دارد و کل سیستم باید از طریق یک انقلاب واقعی دور ریخته شود.

اما بارها و بارها، تحلیل های من در مورد این مسائل توسط کسانی که از مواجهه با آنچه در حال وقوع است و آنچه باید درباره آن انجام شود، امتناع می‌کنند، نادیده گرفته شده یا تحریف شده و مورد حمله واقع شده است.

اخیراً نیز تحلیلی داده‌ام از اینکه چرا برخی افراد، از میان کسانی که تحت ستم این سیستم هستند، اکنون از فاشیسم ترامپ/ماگا حمایت می‌کنند. مثلاً در پیام شماره ۹۷ من آمده است: «این لاتین‌ها را که تعدادشان کم هم نیست چه می‌شود که از ترامپ و حملات نژادپرستانه او به مهاجران حمایت می‌کنند؟»

مثل همه کارهای دیگر، آن تحلیل هم دارای هدف و مقصودی اساسی است که عبارت است از پیشبرد امور و غلبه بر موانع، در مبارزه برای تحقق انقلابی که به طور عاجل لازم است و هدف بنیادی آن این است که سرانجام نقطه پایانی بگذارد بر ستم وحشتناک و رنج های غیرضروری که توده‌های مردم در اینجا و در سراسر جهان با آن روبه‌رو هستند. اما باز هم، به جای یک تعامل جدی و اصولی با این موضوع، چنین پاسخی به پیام شماره ۹۷ من از یک وکیل سپاه ACLU [اتحادیه آمریکایی برای آزادی های مدنی] دریافت کرده‌ام: «بدون اینکه وارد درستی یا نادرستی تحلیل آواکیان شویم، همین که یک مرد سفیدپوست انگشت خود را به سمت جوامع رنگین‌پوست تکان دهد و برای آنها موعظه کند، به شدت توهین آمیز است.»

آه، بس است! دیگر از این خزعلات «هویتی- ووکی» دست بردارید! این چیزی که در پیام شماره ۹۷ به‌عنوان «تکان دادن انگشت» و «موعظه کردن» گفته شده، در واقع یک تحلیل جدی و اساسی است که برای درک آنچه در انتخابات اخیر اتفاق افتاده و آنچه به طور کلی در حال وقوع است، اهمیت حیاتی دارد. من هیچ‌گاه در بیان حقیقت در مورد مسائل مهمی که مردم باید بدانند، تردید نکرده‌ام و هرگز هم نخواهم کرد، حتی اگر برخی نخواهند آن را بشنوند. اگر کسی چیزی جدی در مورد **محتوای** پیام شماره ۹۷ دارد که بخواهد بگوید خیلی خوب است. زیرا می‌تواند به فرآیند دست و پنجه نرم کردن با واقعیت دشواری که با آن مواجه هستیم، کمک کند. اما این مزخرفات درباره «تکان دادن انگشت» و «موعظه کردن» تنها بهانه‌ای حقیر و یک توجیه خام است برای پرهیز از پرداختن به محتوای اصلی این پیام. تصور کنید این وکیل در دادگاه، این استدلال را به‌عنوان «دفاع» از یک «شخص رنگین‌پوست» که به جرم سنگینی تحت پیگرد است، مطرح کند:

«عالیجناب، من قصد ندارم به فکت های طرح شده و اظهارات دادستان پاسخ دهم، چون او یک مرد سفیدپوست است و بنابراین هیچ حقی ندارد که به این مسائل پرداخته و درباره آنها صحبت کند زیرا این برای او به شدت توهین آمیز است.»

آیا کسی فکر می‌کند این یک استدلال جدی است که به نتیجه خوبی منجر شود؟!

آنچه که در دادگاه جایی ندارد، نباید در موضوعات جدی دیگر هم جایی داشته باشد. همانطور که در ابتدا تأکید کردم، به‌ویژه در شرایط سختی که اکنون در آن زندگی می‌کنیم، ما به یک درگیری جدی با یک واقعیت بسیار جدی نیاز داریم، نه به مزخرفات «هویتی- ووک» ورشکسته.

متأسفانه، مزخرفات «هویتی- ووک» که توسط این وکیل بیان شده، نه تنها به طور مبهمی ورشکسته است بلکه محدود به این وکیل هم نیست. این مزخرفات بسیار شایع است و به‌طور گسترده‌ای به آن بال و پر داده می‌شود و تا کنون لطمه های زیادی زده است. این موضوع در جهت‌گیری و گمراهی بسیاری از مردم در درک واقعی و علمی آنچه در حال وقوع است و آنچه باید درباره آن انجام شود، تأثیرگذار بوده است وقت آن رسیده است که آسیب‌های وارد شده را شناسایی کرده و به‌طور قاطعانه با این تلاش‌ها که می‌خواهند رُست های فرسوده «هویتی- ووک» را جایگزین تعامل جدی با مسائل جدی کنند، قاطعانه رد کنیم. بیش از هر زمان دیگری، ما به بحث و گفتگوی اصولی و مناظره در میان تعداد فزاینده‌ای از مردم و حول بزرگترین سؤالات پیش روی بشریت داریم؛ که باید تعاملی باز و صادقانه باشد و توسط تلاش برای دیکته کردن اینکه چه کسی، چه می‌تواند بگوید، محدود و منقید و خفه نشود!

همانطور که از ابتدا روشن کرده‌ام، در پیام شماره یک خود:

با وجود اینکه این موضوع بسیار جدی است، من وقت ندارم و ما وقت نداریم برای این مزخرفات بی‌فایده که چه کسی حق دارد این یا آن را بگوید. همه حق دارند و مسئولیت دارند که حقیقت را بیاموزند و آن را بر زبان بیاورند، به‌ویژه در مورد مسائل حیاتی که به کل وضعیت و آینده بشریت مربوط می‌شود و همه حق دارند و مسئولیت دارند که بر اساس آن حقیقت عمل کنند.

بشار جنایت علیه بشریت سرنگون شد اما دستگاهش پابرجاست!

با سقوط رژیم بعث در سوریه، درهای زندان صیدنایا و دیگر دخمه هایش باز شد؛ سپاه چال هایی که در آنها هزاران نفر، جوانی را به پیری گذراندند، انسان های شجاع و باشرفی که در کنار مردم خود و در مقابل این رژیم تبه کار ایستادند در همان جا مردند و استخوان هایشان دفن شد، کودکانی که به دنیا آمدند و هرگز روشنایی روز را ندیدند. خامنه ای و سپاه قدس آن به خاطر همدستی با این رژیم سفاک و به قول سران دیپلماتیک اش، «حضور مستشاری» در این رژیم، باید محاکمه شوند.

اما، رژیم بشار اسد به خاطر ارتکاب جنایت هایش علیه مردم سوریه سرنگون نشد. رژیم اسد، در چارچوب تغییرات تعیین کننده در جغرافیای سیاسی خاورمیانه که با جنگ نسل کشی اسرائیل و آمریکا در غزه شروع و به لبنان کشیده شد و ایران را هرچه بیشتر در سیبل اسرائیل و امپریالیسم آمریکا قرار داد، سرنگون شد. به این ترتیب، چرخشی تعیین کننده در جنگ داخلی ۱۲ ساله سوریه رخ داد. در یک طرف این جنگ داخلی، امپریالیسم روسیه و شریک اش جمهوری اسلامی و نیابتی های «محور مقاومت» قرار داشتند و در طرف دیگر، امپریالیسم آمریکا (و ناتو)، اسرائیل و ترکیه همراه با نیابتی هایشان -- اسلام گرایان «هیئت تحریر الشام» که تحت حمایت امپریالیسم آمریکا و اسرائیل است و «ارتش وطنی سوریه» که تحت فرماندهی مستقیم ارتش و سازمان امنیت ترکیه می باشد. (نیابتی هایی که خود آمریکا اسم شان را در لیست «تروریست ها» گذاشته است). ضرباتی که اسرائیل پیشاپیش به حزب الله لبنان و دیگر



نیابتی های «محور مقاومت» در سوریه وارد کرده بود به علاوه بمباران دائمی سوریه در طول ماه اکتبر و نوامبر ۲۰۲۴ راه پیشروی «هیئت تحریر الشام» را به سمت حلب (بزرگترین شهر سوریه و مرکز تجاری آن) باز کرد. سرنگونی رژیم بشار اسد، یک پیروزی مهم برای آمریکا و اسرائیل و ترکیه و شکست مهمی برای جمهوری اسلامی و روسیه است.

شور و هیجان توده های مردم سوریه که بیش از نیم قرن زیر سم ستوران خاندان اسد بودند کاملاً قابل فهم است. به ویژه، هنگام شکستن درهای زندان و بازگشت آوارگان این جنگ داخلی از نقاط دیگر سوریه و از ترکیه به سمت شهرها و خانه هایشان. با این وصف، در این جا به جایی قدرت، ذره ای عنصر رهایی بخش وجود ندارد. ساختارهای «جمهوری عربی سوریه» که بقای آن از بدو تاسیس، وابسته به اعدام و شکنجه مخالفین، به قتل رساندن روشنفکران و کارگران و سرکوب بیرحمانه مردم گرد و دیگر مردمان غیر «علوی» سوریه بود، کماکان پابرجاست و اکنون به مرتجعین جدید انتقال یافته است. «دولت انتقالی» به پشتوانه همین ساختارها، در اولین ساعات پس از سرنگونی اسد اعلام حکومت نظامی کرد. حمله به سرزمین هایی که از سال ۲۰۱۶ در دست «نیروهای دموکراتیک سوریه» تحت رهبری ی.پ.گ و پ.ک.ک بود از اولین اقدامات «ارتش وطنی سوریه» بود که بی هیچ قیدی و تحت حمایت ارتش ترکیه در حال پیشبرد این جنایت است.

با توجه به این که قوه محرکه اصلی تداوم جنگ داخلی سوریه، رقابت جهانی میان قدرت های امپریالیست بوده است تا جغرافیای سیاسی خاورمیانه را طبق منافع خود شکل دهند، احتمالاً شاهد آن خواهیم بود که سوریه کماکان جولانگاه ارتش های نیابتی اسلام گرا، اشغال، و تحرکات نیروهای نظامی و امنیتی وابسته به هر دو طرف باشد. این وضعیت ادامه خواهد یافت و جنگ های ارتجاعی بیشتری دامن گیر مردم خاورمیانه خواهد شد، مگر این که در نقاط مهمی از خاورمیانه، مانند ایران و ترکیه و خود سوریه جنبش های ضد جنگ های امپریالیستی و نیابتی و اشغال و نسل کشی بلند شده و به همه دولت های مرتجع منطقه و قدرت های امپریالیست که خاورمیانه را میدان جنگ های بی انتهای ویرانگر کرده اند، مصادف دهند.

جنگ های کثیف از طریق ارتش های نیابتی

جنگ داخلی سوریه در ۱۲ سال گذشته، صدها هزار کشته بر جای گذاشته، نیمی از اهالی سوریه را آواره کرده است که ۴ میلیون نفر از آنها در داخل سوریه اند و هنوز در شهرک های چادری در فقر و محرومیت زندگی می کنند. فراقسیون های اسلام گرا از میان این جمعیت فقر زده و آواره سربازگیری می کنند - درست قرینۀ سپاه قدس که از میان پناهندگان افغانستانی برای «سپاه فاطمیون» سربازگیری کرده است. ترکیه،

به واسطه یک شرکت خصوصی نظامی-امنیتی، تحت رهبری ژنرال های اسلام گرای افراطی حزب حاکم «عدالت و توسعه»، در ازای ماهانه ۴۰ تا ۵۰ دلار آنان را در گروه های نیابتی مسلح می کند. همانطور که سپاه قدس، تحت عنوان «دفاع از حرم» مشروعیت ایدئولوژیک برای ارتش های مزدور دست و پا می کند، این شرکت نظامی ترکیه (به نام «سادات») هدف خود را درست کردن «کشور واحد اسلامی» اعلام کرده و از میان آوارگان سوری، پناهندگان ازبک و اوغور و غیره در خود ترکیه برای «ماموریت های الهی-نظامی» در سوریه، سودان، نیجریه، بوركینا فاسو و غیره مزدور مسلح استخدام می کند.

شکست خیزش خودجوش مردم سوریه در سال ۲۰۱۱

وضعیت امروز، نتیجه شکست خیزش خودجوش ۱۵ مارس ۲۰۱۱ در سوریه است. شکست آن جنبش فصل دیگری بود از آن چه که بیش از اندازه تکرار شده است: توده های مردم سربلند می کنند، از جان مایه می گذارند و حاکمان مستبد و فاسد خود را به چالش می گیرند، اما بازهم به حاشیه رانده شده و انواع و اقسام نیروهای ارتجاعی و ضد مردمی به نام آنان و به نام انقلاب میداندار می شوند و صحنه سیاست را در دست می گیرند.

خیزش سال ۲۰۱۱ علیه رژیم بشار اسد، از شهر جنوبی درعا (با دستگیری دو جوان به خاطر شعارنویسی بر دیوار) شروع شد. شورش به سراسر کشور گسترش یافت و شعارهای اصلی مردم خواست سرنگونی رژیم و تغییر قانون اساسی بود. ارتش با توپ و تانک به مقابله با مردم برخاست هزاران تن از نیروهای سپاه پاسداران نقش فعالی در سرکوب خونین مردم بازی کردند. در برخی تظاهراتها همراه با عکس بشار اسد عکسهای خامنه ای و احمدی نژاد هم به آتش کشیده می شد.

این خیزش، الهام گرفته از خیزش های «بهار عربی» در تونس و مصر و واکنش به رنجهای بیشماری بود که حاکمیت رژیم بعث اسد از سال ۱۹۷۰ به بعد بر مردم وارد کرده بود. در این رژیم، ۱۵ سال زندان برای هر مخالف سیاسی امری عادی بود. کردها به شدت سرکوب می شدند و صدها هزار کُرد حتا شهروند محسوب نمی شدند. وقتی در دهه ۱۹۷۰ بر روی رودخانه فرات سد ساخته شد، رژیم بعث، دهقانان کُرد را در شمال شرقی کشور از زمینهایشان بیرون کرد و زمین های مرغوب تر را به دهقانان عرب داد. (سیاستی که به تعریب یا عربی کردن معروف شد). سال ۲۰۰۴، خیزش مهمی علیه این بی عدالتی ها در شهر قامیشلی رخ داد که توسط رژیم اسد به خون کشیده شد. شکاف طبقاتی در سوریه، چنان است که قشر کوچکی مانند ثروتمندان اروپا زندگی می کنند و اکثریت زیر خط فقر هستند. (به آمار اقتصاددان سوری، عارف دالیا رجوع کنید) جنایت های رژیم اسد و پدرش به آن طرف مرزهای سوریه هم می رسید. در دهه ۱۹۷۰ میلادی حافظ اسد آن بخش از جنبش فلسطین را که در لبنان متمرکز بود درهم شکست. در دهه ۱۹۸۰ سوریه در اتحاد با نیروهای طرفدار اسرائیل در لبنان و نیروهای حامی جمهوری اسلامی، ضربات سختی بر پیکر جنبش مقاومت فلسطین در لبنان زد. سوریه در سال ۱۹۹۱ به ائتلاف جنگی آمریکا علیه عراق پیوست. در سال ۱۹۹۸ وارد «قرارداد آدانا» با دولت ترکیه شد و طبق آن عبدالله اوجلان، رهبر پ.ک.ک را از سوریه بیرون کرد تا توسط نیروهای امنیتی ترکیه دستگیری شود. پس از آغاز «جنگ علیه ترور» توسط دولت بوش (اکتبر ۲۰۱۱)، سازمان سیا تا سالها برخی از «مظنونین» بین المللی را پس از دستگیری برای شکنجه و بازجویی های سخت به دست سازمان امنیت سوریه می سپرد.

امپریالیسم آمریکا تحت ریاست جمهوری اوباما، تا ۵ ماه علیه بشار اسد موضع نگرفت. اما با تداوم و گسترش روز افزون جنبش مردم در مقابل توپ و تانک های اسد، از موضع بی طرفانه به موضع دخالت فعال روی آورد تا برای جنبش مردم «رهبر» و «نقشه راه» تعیین کند. هم زمان، امپریالیست های چین و روسیه، شروع به «حمایت» از جمهوری اسلامی و رژیم بشار اسد کردند و در بازی های بین المللی «پدرخواندگی» آنان را بر عهده گرفتند. ارتش آمریکا در اتحاد نزدیک با ارتش و سازمان امنیت ترکیه (میت) و بریتانیا شروع به «پوزیسیون» سازی در مرز سوریه کرد. پرسنل نظامی ای که در جریان سرنگونی قذافی در لیبی تجربه کسب کرده بودند، برای تعلیم «شورشیان سوریه» به کار گرفته می شدند. به طور مثال، اعضای «گردان طرابلس»، نیروی نظامی تعلیم یافته توسط نیروهای ناتو که در تسخیر پایتخت لیبی شرکت داشتند. هم زمان، دولت ترکیه به نیابت از سوی ناتو خود را قیم اپوزیسیون سوریه اعلام کرد. مرز خود را به روی پناهندگان سوری گشود. سازمان امنیت آن، در ابتدا نهادی به نام «ارتش آزاد سوریه» از ژنرالها و سربازان فراری ارتش بشار اسد سازمان داد، اما به مرور، اینها کنار زده شده و نیروهای نیابتی اسلام گرای سنی شکل گرفتند. هم زمان، شیخ های سلفی سوری که پایگاهشان در کشورهای خلیج است، از تلویزیون های عربستان سعودی، علیه بشار اسد «فتوا» صادر می کردند.

بدین ترتیب لاشخورها به جان جنبش مردم افتادند تا ثمره فداکاری های عظیم توده های مردم از کارگر، دهقان، زنان، کردها، روشنفکران، تا کارمندان و پرستاران و پزشکان، فعالین حقوق بشر و وبلاگ نویسان را تناول کنند و خود را به قدرت برسانند. اسلام گرایان از دسته ها و فرقه های گوناگون به سرعت بر مناطق و محلات و شهرها دست انداختند و «رهبری» خود را تحمیل کردند. این طیف ناهمگون با وجود اختلافاتشان، همگی به عملیات مخفی امپریالیستهای غربی، کشورهای خلیج، ترکیه و ناتو در سوریه خدمت کردند تا مردم را به حاشیه برانند و آینده ای وحشتناک را بر سوریه تحمیل کنند.

در ایران و سوریه و دیگر کشورهای عرب، رژیم‌های حاکم همواره در مورد «انقلاب» و «استقلال از امپریالیسم» و «آزادی» لفاظی کرده اند اما یوغ ستم و استثمار را بر کرده مردم محک‌تر و جنبش‌های گوناگون مردم به ویژه جنبش کمونیستی را سرکوب کرده اند. اینها اعم از «جمهوری» سکولار مانند «جمهوری عربی سوریه» و «جمهوری ترکیه» یا اسلام‌گرا مانند جمهوری اسلامی، نمایندگان طبقات استثمارگر بومی و وابسته به سیستم سرمایه داری امپریالیستی اند. اسلام‌گرایان، از هر نحله‌ای که باشند، حتی زمانی که در قدرت نیستند، افق، برنامه و ایدئولوژی شان عمیقاً ضد منافع و حقوق کارگران، دهقانان و روشنفکران و ملل تحت ستم، به ویژه ضد آزادی و برابری زنان است.

در جنگ داخلی سوریه، تشکیل منطقه خودگردان کوبانی تحت رهبری نیروهای ی.پ.گ و پ.ک.ک به عنوان راهی متفاوت تحسین شده است. اما، با وجود تفاوت ماهوی میان اینان و نیروهای نیابتی اسلام‌گرا، مسیری که در آن هستند، در واقع بیراهه‌ای است در جهت عکس‌اهدافی که می‌گویند برایش می‌جنگند. این بیراهه تماماً بر سیاست پراگماتیستی اتکاء به حمایت ارتش آمریکا و اسراییل استوار است و به همین جهت، هرگز نمی‌تواند بر دینامیک‌های ارتجاعی حاکم در جنگ داخلی سوریه فائق آید و نیروی بنیاداً متفاوت و رهایی بخش را برای مردم روژئاوا و تمام سوریه به وجود آورد. آنها ادعای متفاوت بودن از رهبران گذشته جنبش‌های ناسیونالیستی کرد را می‌کنند اما خط مشی شان، در نهایت همان است. رهبران احزاب فئودالی و بورژوائی کرد همواره از سیاست «رنال پلتیک» که امروز شکل خاص «نیابتی» شدن برای قدرت‌های بزرگ تر را پیدا کرده، استفاده کرده اند. آنها، اصل اتکاء به خود را که از اصول خدشه‌ناپذیر جنبشهای انقلابی بوده است، به عنوان سیاستی «کودکانه» و تکیه به دولتهای ارتجاعی منطقه و امپریالیست‌ها را به عنوان «نبوغ تاکتیکی» قلمداد کرده اند. این پراگماتیسم راه را برای تبدیل جنبشهای مردم به «کارت بازی» و «مهره شطرنج» در بازیهای سیاسی بزرگ و کوچک این منطقه باز کرده و سلسله‌مراتبی از «پدرخوانده‌ها» و «موکلین» شکل گرفته است. پای این نوع سیاست‌ها را باید از جنبشهای مردم در این منطقه قطع کرد و به استراتژی متحدکننده توده‌های مردم بر مبنای عمیقترین منافع و حقوق شان و علیه دشمنان مشترکشان بازگشت و جنبشهای مردمی را بر مبنای اصل متمایز کردن خود از همه قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی سازمان داد. تحقق این امر حیاتی ممکن نیست مگر با وجود هسته مستحکمی از کمونیست‌های انقلابی سازمان یافته و سازمان دهنده که خود را بر کمونیسم نوین (که حامل جمع‌بندی از همه انقلاب‌ها و جنبش‌های صد ساله گذشته، از انقلاب‌های سوسیالیستی تا جنبش‌های ملی و ضد استعماری است) متکی می‌کنند.

توده‌های مردم در مقابل رنج‌ها و دهشتهای تولید شده توسط سیستم سرمایه داری-امپریالیستی (مشمول بر طبقات سرمایه دار بومی و رژیم‌های حاکم) به مقاومت بر می‌خیزند، اما، با رهبری‌ای مواجه نمی‌شوند که برنامه و نقشه‌اش ریشه کن کردن این سیستم اقتصادی-اجتماعی است. تکرار مکرر این وضع، پوچ و ارتجاعی و خطرناک بودن نظریه «جنبش‌های بی‌رهبر» را برای هزارمین بار اثبات می‌کند. هیچ آدم مبارزی نباید مرعوب این خزعبلات بشود. ما نیاز به رهبری و آنهم رهبری انقلابی کمونیستی متکی بر کمونیسم نوین داریم.

سرنگونی رژیم بشار اسد، زمین لرزه‌ای برای جمهوری اسلامی

سقوط برق آسای رژیم اسد زمین لرزه جدیدی برای جمهوری اسلامی است. این زمین لرزه، دعوای درون حاکمیت جمهوری اسلامی را حادث کرده و به توده‌های مردم ناراضی نیز جسارت داده است. بی تردید، از این فرصت باید برای به عقب راندن جمهوری اسلامی در زمینه‌های گوناگون سود جست: به ویژه برای لغو فوری اعدام و آزادی بی قید و شرط همه زندانیان سیاسی در ۲۱۷ زندان سراسر کشور (زندان‌های اطلاعات سپاه، قوه قضاییه، وزارت اطلاعات، نیروی انتظامی و زندان‌های مخفی اطلاعات سپاه در سنج، ارومیه، کرمانشاه، زاهدان و غیره). باز کردن همه این زندان‌ها به روی نهادهای حقوق بشر داخلی و بین‌المللی. تأمین فوری مطالبات «کارزار سه شنبه‌های نه به اعدام»؛ و لغو فوری همه قوانین مربوط به حجاب اجباری. اینها کف مطالبات کنونی است که نباید از آنها کوتاه آمد و دانشجویان و دانشگاه‌ها باید مرکز فعالیت برای این خواست‌های سراسری باشند.

اصل سیاسی و اخلاقی و استراتژیک در این اوضاع آن است که مردم ما، از کارگران و روشنفکران و زنان و خلق‌های ملل تحت ستم در ایران، آگاه شوند که فرقی نمی‌کند در ایران یا افغانستان یا سوریه یا غزه یا یمن یا لبنان یا اوکراین، یا هر جای دیگر کشته یا آواره شویم، ما مردم یک جهانیم. در هیچ نقطه دنیا نباید بگذاریم مردم وارد چرخ گوشت سیستم سرمایه داری امپریالیستی شوند و برای منافع رژیم‌های «خودی» و امپریالیست‌های «خارجی» بکشند و کشته شوند.

قوه محرکه آشوب در خاورمیانه، حدت یابی تضاد اساسی سیستم سرمایه داری جهانی است. یعنی، معادله‌ای که یک طرف آن تولید تمام ثروت جهان توسط میلیاردها انسان و طرف دیگر آن، تصاحب و کنترل این ثروت و چگونگی تولید و مصرف آن، توسط اقلیتی انگلی است که قدرت سیاسی دارند، دیگر قابل دوام نیست. به ویژه آن که این اقلیت انگلی با استفاده از فن آوری کشتار و ویرانی، برای حفظ این معادله از هیچ شقاوتی فروگذار نیست. این حد از شقاوت در ویرانی و کشتار مربوط به «خصائل فردی» حاکمان نیست. این در ذات سیستم سرمایه داری است و حاکمان جنایتکار تجسم و محصول آن هستند. در سطح کلان تر، راه حل نهایی تعیین تکلیف میان دو قطب امپریالیستی و انقلاب پرولتری است. همین واقعیت، نشان می‌دهد که هر «راه‌حلی» کمتر از انقلاب سوسیالیستی، اوضاع را برای تمام دنیا وحشتناک تر خواهد کرد. به همین علت در اوضاع کنونی، سیاست پایه‌ای و تعیین کننده که می‌تواند راهگشای راه حل واقعی یعنی انقلاب پرولتری/سوسیالیستی باشد، متمایز کردن بدیل سیاسی-

ایدئولوژیک و اقتصادی - اجتماعی این انقلاب پرولتری/سوسیالیستی از هر آن چه امروز در دنیا حاکم است می باشد. در نتیجه، هر کس که در شکستن دور باطل «ارتجاع، ارتجاع، بازهم ارتجاع» به نفع مردم ایران و خاورمیانه و جهان جدی است، باید تبلیغ و ترویج بدیلی که در «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» به تفصیل و با شفافیت پیش گذاشته شده است و سازماندهی جنبشی برای انقلاب حول تحقق چنین جامعه ای را وظیفه خود بداند. اوضاع در سراسر جهان به نقطه ای رسیده است که به قول باب آواکیان، بشریت بر سر دو راهی سرنوشت سازی قرار دارد: آینده ای حقیقتاً وحشتناک با ادامه روند موجود یا حقیقتاً رهایی بخش با سرنگونی سیستم موجود از طریق انقلاب کمونیستی برای استقرار سوسیالیسم در هر آنجا که ممکن است و هرچه سریع تر. وقت را با توهمات و بیراهه ها تلف نکنیم.

حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست)

۹ دسامبر ۲۰۲۴

[۱] در روزهای اول تسخیر حلب توسط «هیئت تحریر الشام»، آنها اردوگاه ی.پ.گ در تل رفعت را گرفتند و در ۹ دسامبر «ارتش ملی سوریه» شهر منبج را گرفت. به این ترتیب، اردوغان به هدفی که طی این چندسال کشتار بیرحمانه هوایی و زمینی علیه روزژاوا راه انداخته بود رسید و به اصطلاح کریدور مرزی را یک پارچه تر کرد. سال ۲۰۱۴ نیروهای داعش به این شهر حمله کردند و بالاخره در سال ۲۰۱۶ «نیروهای دموکراتیک سوریه» که تحت رهبری ی.پ.گ است آن را پس گرفت و بخشی از منطقه خودمختار شمال و غرب سوریه شد. در توافق با «نیروهای دموکراتیک سوریه»، ارتش بشار اسد، در منطقه حائل میان ارتش ترکیه در شمال سوریه و این شهر مستقر شد.

[۲] BBC Arabic World service news—۲۰۲۴ July ۱۶, Leaving Syria's civil war to be a mercenary in Africa

[۳] این شاخه نظامی را مشخصاً ژنرال های اسلام گرای ارتش ترکیه تشکیل داده اند و می گویند: هدف شان تحقق «وحدت اسلامی» است که با «ظهور حضرت مهدی محقق خواهد شد اما پیش از آن وظیفه مسلمانان است که زمینه تحقق ظهور و آمادگی برای اتحاد پس از آن را فراهم کنند». این شرکت به اختصار سادات (SADAT) خوانده می شود و بنیان گذار آن عضو شورای امنیت ملی اردوغان است.

[۴] - در دهه ۱۹۶۰ رژیم بعث سوریه صدها هزار کرد را از حق شهروندی محروم کرد. [۱]

[۵] روزنامه نیویورک تایمز خبر داد که ارتش آمریکا در حال بررسی راههای دخالت در سوریه است. یکی از مقامات نظامی به این روزنامه گفت: «همه نوع دخالتی ممکن است. مانند کمک بشردوستانه، شورش ارتشیان، عملیات مخفی، حملات هوایی، پیاده کردن سرباز. یا هیچکار.» (نیویورک تایمز، ۱۱ فوریه ۲۰۱۲).

[۶] ۲۳ دسامبر ۲۰۱۱، فیگارو

با جذب جوانان محروم به ارتش های «نیابتی» مقابله کنیم! آنان باید برای استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین بجنگند!

دولت های مرتجع منطقه با حمایت قدرت های امپریالیستی به درست کردن ارتش های نیابتی از میان جوانان محروم ادامه می دهند: جوانانی که در بلوچستان تفنگدار جیش عدل و جندالله می شوند، مهاجران افغانستانی سپاه قدس (فاطمیون) یا نیابتی های ترکیه در سوریه که از عرب ها و چین ها و ازبک ها و غیره تشکیل شده همه بخشی از آن میلیون ها مردمی هستند که محکوم به آوارگی، زندگی در حاشیه و بیکاری و محروم از آینده اند. شبیه همان جوانانی که در خیزش ژینا در شهرک های فقر زده حاشیه تهران به گلوله بسته شدند و هزاران نفرشان دستگیر شدند و هنوز در زندان های گوشه و کنار ایران تلف می شوند. شبیه همان جوان هایی که در آبان ۹۸ در شهرهای مختلف کشته شدند و نیزارهای ماهشهر از خونشان گلگون شد. همه از یک طبقه اند: طبقه پرولتاریای بی چیز از همه جا رانده شده و نسبت به کارکرد سیستم سرمایه داری «اضافه».

با سرنگونی بشار اسد، سپاه قدس خامنه ای هزاران نفر از مهاجرین افغانستانی را که با زور و تطمیع یا فریب عقیدتی وادار به مزدوری در «لشگر فاطمیون» کرده بود، به حال خود رها کرد در حالی که نیروهای ایرانی اش را با پروازهای ماهان به ایران بازگرداند. «لشگر فاطمیون» در ۲۲ اردیبهشت سال ۱۳۹۲، توسط قاسم سلیمانی ایجاد شد که به خاطر جنایت هایش در سوریه به «بچه کش» معروف شده بود. در ایجاد آن لشگر، خدمتگزاران افغان تبار جمهوری اسلامی هم نقش مهمی داشتند که یکی از آنها علی رضا توسلی مشهور به «ابوحامد» بود. سال ۱۳۹۶ دیده بان حقوق بشر خبر از کودک سربازی در لشگر فاطمیون داد. [۱] سپاه قدس از فقر و گرسنگی مهاجران افغانستان که به علت جنگ های پی در پی و ویرانی کشورشان آواره شده اند استفاده کرده است. به آنان وعده شناسنامه ایرانی، حقوق ماهانه و حمایت از خانواده هایشان در صورت کشته شدن در سوریه را می دادند. [۲]

فقط جمهوری اسلامی نیست که از فقر و آوارگی مردم کشورهای خاورمیانه برای تشکیل ارتش های نیابتی مزدور استفاده می کند. قرینه کار جمهوری اسلامی را ترکیه و عربستان و قطر با حمایت آمریکا، از سال ۲۰۱۲ در سوریه آغاز کردند. دولت ترکیه با شراکت عربستان و قطر در

اردوگاهی در شهر آدانا واقع در «اینجیرلیک» که پایگاه نظامی ناتو در آن قرار دارد، شروع به تشکیل گروه‌های نیابتی کردند. در آن زمان، روزنامه «هرالد تریبیون» نوشت این هرمی است که در راس آن ترکیه و در قاعده‌ی آن قطر و عربستان قرار دارند. [۳] و تاکید کرد که این اردوگاه مخفی «مرکز عصبی» خاورمیانه نام گرفته است. گروه‌های جهادی سلفی به سرعت رشد کردند و بسیاری از جریان‌های سکولار و اسلام‌گرای دیگر هم به زیر پرچم سلفی‌ها درآمدند. زیرا، اینها «اسلحه و منابع مالی کافی دارند». [۴] رژیم اسد با کمک سپاه قدس جمهوری اسلامی و بمب افکن‌های روسی، شهرک‌ها و محله‌هایی که در آن خیزش ضد رژیم در جریان بود و دستگیری و کشتار جمعی مردم معترض، میلیون‌ها نفر را در خود سوریه آواره کرد و میلیون‌ها نفر دیگر را به ترکیه راند. به این ترتیب، منبع سربازگیری برای ارتش‌های سلفی و نیابتی‌های ترکیه و آمریکا گسترش یافت. گزارشی دستمزد سربازان «هیئت تحریر شام» را بالغ بر ۱۰۰ تا ۳۰۰ دلار در ماه تخمین می‌زند در حالی که در سوریه متوسط درآمد نزدیک به ۶۰ دلار در ماه است. [۵]

امروزه، این قشر در سراسر خاورمیانه، آماج سربازگیری برای جنگ‌های نیابتی است. درحالی‌که بخش بزرگی از اینان، به طور عینی و پتانسیلاً پایه اجتماعی انقلاب کمونیستی علیه سیستم سرمایه‌داری هستند. ما باید بتوانیم این پتانسیل را تبدیل به واقعیت مادی کنیم. یعنی، عده زیادی از آنان را نسبت به سرچشمه‌های وضعیت‌شان آگاه کرده و به سمت انقلاب کمونیستی جذب کنیم و نیروهایشان را در خدمت به عملی کردن این انقلاب سازماندهی کنیم. تحقق چنین امری بسیار سخت است اما لازم و ممکن است. و این امر، نه فقط ما کمونیست‌های انقلابی بلکه همه کسانی که عمق فاجعه کشیده شدن بخش مهمی از محروم‌ترین جوانان جامعه به سوی بنیادگرایان اسلامی یا امپریالیست‌ها و نوکران بومی آنها را تشخیص داده و می‌بینند، **وظیفه مند** می‌کند.

این قشر از لحاظ اجتماعی و طبقاتی در موقعیتی نیست که صرفاً «بی‌طرف» بماند. بخش بزرگی از آنها یا به تدارک سیاسی و جنگ برای استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین می‌پیوندند یا در شرایط گسترش جنگ‌های درهم‌برهم ارتجاعی در منطقه، به شکل «نیابتی» یا مستقیم، برای آنها خواهند جنگید. به نسبتی که نتوانیم بخشی از این قشر را وارد جنبشی که هدفش انقلاب است کنیم — جنبشی که در تکامل و توسعه اش لاجرم باید تبدیل به ارتشی سازمان یافته برای سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین شود — به همان اندازه این جوانان وارد دسته جات مسلح جهادی و اسلام‌گرا و همچنین دسته‌هایی که به صورت نیابتی (به نیابت از انواع دولت‌های منطقه و سازمان‌های امنیت آنها) علیه جمهوری اسلامی می‌جنگند، خواهند شد.

این جوانان را به جز با تغییر افکارشان به سمت انقلاب و سازماندهی شان برای این انقلاب، به هیچ نحو دیگری نمی‌توان تغییر داد. آنها باید ببینند که به دست آوردن آینده‌ای بنیاداً متفاوت برای همه مردم خاورمیانه و دنیا ممکن است و راهش انقلاب کمونیستی است. و این انقلاب را باید از همین جا، از ایران شروع کنیم. آنها باید از دهان معلم و دانشجو و کارگر بشنوند که در گذشته در بزرگه‌های بسیار خطرناک و ظالمانه جهانی، و در میانه کشتار و گرسنگی و نابودی عظیم، انقلاب‌های کمونیستی شکفته شدند و صدها میلیون انسان را آزاد و تبدیل به اربابان سرنوشت خود کردند؛ نه فقط ارتش‌های رسمی قدرتمند را درهم شکستند بلکه ارتش‌های مزدور و آدمکش غیر رسمی را هم سرچایشان نشانند و مشعل‌رهایی بخشی‌شان دل مردم جهان را گرم کرد.

بدون جذب بخشی از زنان و مردان قشرهای محروم جامعه، انقلاب ممکن نیست. انقلاب نیاز به کسانی دارد که تجربه زندگی آنها «مجلس میهمانی» نبوده است و تجربه زندگی آنها را سخت بار آورده است. اما این کافی نیست و سرسختی آنها باید با آگاهی در مورد این که انقلاب کمونیستی چیست پیوند بخورد. آنان نیاز دارند بدانند، چرا انقلاب باید «کمونیستی» باشد؟ ربط این راه حل به کلیه رنج‌های بشریت، از فقر و شکاف طبقاتی تا ستم بر زن و ستم ملی و نابودی محیط زیست و جنگ‌های ویرانگر بی پایان چیست؟ چرا این انقلاب انترناسیونالیستی است؟ آنان نیاز دارند بدانند مردم ستم‌دیده دنیا، از بلوچ و کرد و فارس و پنجابی تا فلسطینی و هندی و چینی تقسیم‌ناپذیرند چون توسط سرمایه‌داری تبدیل به یک پیکر واحد شده‌اند و قدرتشان در آن است که مثل یک پیکر واحد به جنگ این سیستم جهانی سرمایه‌داری بروند

هنگامی که تجربه زندگی این جوانان با این احساس که برای رهایی هم‌زنجیران خود در سراسر جهان باید بجنگند پیوند بخورد، نیرویی شکل خواهد گرفت که قدرتش بسیار بیشتر از شمار کمی اش است. نیرویی که تأثیرات فوق‌العاده بر صحنه سیاسی جامعه گذاشته و قشرهای سست و کرخت را نیز به حرکت در خواهد آورد و جنبشی برای انقلاب را تبدیل به نیروی انقلابی با شانس پیروزی بسیار زیاد خواهد کرد. این تنها راه نجات اکثریت جامعه است. هیچ راه دیگری نیست و آزادی ما در کار کردن بر روی این راه و این امکان است. هرکس که هنوز این را نمی‌داند، خبر ندارد که چه در پیش رو است. مسابقه جهانی جنایت در حال وقوع است و می‌توان و باید جلوی آن را بگیریم. حتا اگر یک میلیون بار تکرار کنیم که تنها راه پایان این وحشت، انقلاب کمونیستی و ترک سریع تمام چارچوبه‌های فکری و سیاسی تولید شده توسط سیستم حاکم است، باز هم کم گفته ایم.

«چرا ما قدرت دولتی می‌خواهیم؟ چرا دائماً در باره آن صحبت می‌کنیم؟ چون نمی‌خواهیم این بیداد‌گری‌های ضد مردمی و نظامی که این فجایع بیان فشرده اش هستند ادامه پیدا کنند. می‌خواهید ریشه تجاوز به زنان را بکنید؟ می‌خواهید فقر مردم را خاتمه دهید؟ و نقطه پایانی بر دهشت‌های جامعه و جهان بگذارید؟ باید روابط اجتماعی و اقتصادی متفاوتی داشته باشیم و به عنوان پشتوانه و پیشبرنده این‌ها باید روابط قدرت متفاوتی داشته باشیم. باید فرهنگ و ایدئولوژی متفاوتی داشته باشیم. و بدون داشتن قدرت دولتی نوین - قدرت دولتی بنیادا متفاوت ولی قدرت دولتی - نمی‌توانیم به این‌ها دست یابیم. به همین سادگی.» [آواکیان. تمساح نمی‌تواند پرنده بزاید اما انسان می‌تواند به ورای افق‌های دور پرواز کند. پاره اول: انقلاب و دولت]

[۱] هرانا ۰۹/۰۷/۱۳۹۶ دیده بان حقوق بشر: ایران کودکان افغانستانی را برای جنگ در سوریه به کار گرفته است.

[۲] گزارش بی بی سی در مورد لشکر فاطمیون. ۱۴ آذر ۱۴۰۳

[۳] هرالد تریبون بین‌المللی، چاپ ترکیه، ضمیمه ی «دنیا» ص ۱، تاریخ ۳۱ ژوئیه ۲۰۱۲.

[۴] هرالد تریبون بین‌المللی، «در سوریه شعارها رنگ مذهب را به خود گرفته اند»، ۳۱ ژوئیه ۲۰۱۲، صص ۱ و ۶

[۵] لوموند دیپلماتیک ۲۸ آوریل ۲۰۲۴ سوریه: در ادلب، محمد الجولانی در محاصره

نوشته جان میشل مورل و ترجمه شروین محمدی

کردستان در بستر تغییرات بزرگ در خاورمیانه و ورشکستگی «رئال پلتیک»

سمیه کارگر

با سقوط رژیم بشار اسد، و تغییرات مهم در جغرافیای سیاسی خاورمیانه، بار دیگر موضوع کردستان برجسته شده است. سقوط رژیم اسد در واقع، شکست نظامی - امنیتی جمهوری اسلامی و ارتش‌های «نیابتی» آن و روسیه در جنگ داخلی ۱۲ ساله ای که در مقابل ترکیه و آمریکا و ارتش‌های «نیابتی» هایشان پیش می‌بردند، است. در گرگ و میش افق، وقوع معاملات جنایتکارانه میان بازیگران این جنگ داخلی بر سر نیروهای کرد در روزتاوا، پیدا شده است: سازش‌های امپریالیسم آمریکا با ترکیه و همچنین احتمال سازش‌هایی میان جمهوری اسلامی و ترکیه. همان‌طور که بیانیه حزب کمونیست ایران (م.ل.م) تحت عنوان «بشار جنایت علیه بشریت سرنگون شد اما دستگاهش پابرجاست» مینویسد: «با توجه به این که قوه محرکه اصلی تداوم جنگ داخلی سوریه، رقابت جهانی میان قدرت‌های امپریالیست بوده است تا جغرافیای سیاسی خاورمیانه را طبق منافع خود شکل دهند، احتمالاً شاهد آن خواهیم بود که سوریه کماکان جولانگاه ارتش‌های نیابتی اسلام‌گرا، اشغال، و تحرکات نیروهای نظامی و امنیتی وابسته به هر دو طرف باشد. این وضعیت ادامه خواهد یافت و جنگ‌های ارتجاعی بیشتری دامن‌گیر مردم خاورمیانه خواهد شد، مگر این که در نقاط مهمی از خاورمیانه، مانند ایران و ترکیه و خود سوریه جنبش‌های ضد جنگ‌های امپریالیستی و نیابتی و اشغال و نسل‌کشی بلند شده و به همه دولت‌های مرتجع منطقه و قدرت‌های امپریالیست که خاورمیانه را میدان جنگ‌های بی‌انتهای ویرانگر کرده اند، مصاف دهند.» (بشار جنایت علیه بشریت سرنگون شد اما دستگاهش پابرجاست، حزب کمونیست ایران م ل م، آذر ۱۴۰۳)

بیانیه فوق، تغییرات سریع در خاورمیانه را نهایتاً حاصل بحرانی ساختاری می‌داند که کلیت سیستم جهانی سرمایه‌داری را در بر گرفته است. بحرانی که در سرچشمه آن، تشدید تضاد اساسی سیستم سرمایه‌داری جهانی قرار دارد؛ تضادی که یک طرف آن تولید تمام ثروت جهان توسط میلیارد‌ها انسان است و طرف دیگرش تصاحب و کنترل این ثروت و چگونگی تولید و مصرف آن، توسط اقلیتی انگلی که قدرت سیاسی دارند؛ معادله ای که دیگر قابل دوام نیست! به ویژه آن که اقلیت انگلی صاحب قدرت در جهان برای حفظ این معادله از هیچ شقاوتی فروگذار نیست. بیانیه تأکید میکند: «در سطح کلان تر، راه حل نهایی تعیین تکلیف میان دو قطب امپریالیستی و انقلاب پرولتری است. ... هر «راه‌حلی» کمتر از انقلاب سوسیالیستی، اوضاع را برای تمام دنیا وحشتناک تر خواهد کرد. در اوضاع کنونی، سیاست پایه ای و تعیین‌کننده ... متمایز کردن بدیل سیاسی - ایدئولوژیک و اقتصادی - اجتماعی این انقلاب پرولتری/سوسیالیستی از هر آن چه امروز در دنیا حاکم است می‌باشد. در نتیجه، هر کس که در شکستن دور باطل «ارتجاع، ارتجاع، بازهم ارتجاع» به نفع مردم ایران و خاورمیانه و جهان جدی است، باید تبلیغ و ترویج بدیلی که در «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» به تفصیل و با شفافیت پیش گذاشته شده است و سازماندهی جنبشی برای انقلاب حول تحقق چنین جامعه ای را وظیفه خود بداند.» (آذر ۱۴۰۳)

چه چیزی در حال تغییر است و ما با این شرایط جدید چه می‌کنیم؟

توازن قوای قدرت‌های امپریالیستی بزرگ و دولت‌های منطقه بر سر حاکمیت در خاورمیانه و جهان در حال تغییر است. خود این شرایط، تضادمند است. هم بسیار خطرناک است و هم پر از فرصت: از یک طرف، مسیر جنگ و ویرانی همراه با تحکیم زنجیرهای ستم و استثمار سرمایه‌داری بر مردم این منطقه هموارتر می‌شود و از طرف دیگر، همین وضع در دل خود فرصت باز کردن راه انقلاب کمونیستی را ارائه می‌دهد - انقلابی که واقعاً

می تواند شرایط درد و رنج های مردم منطقه را ریشه کن کند. اوضاع در سراسر جهان به نقطه ای رسیده است که به قول باب آواکیان، بشریت بر سر دو راهی سرنوشت سازی قرار دارد: آینده ای حقیقتاً وحشتناک تر با ادامه روند موجود یا حقیقتاً رهایی بخش با سرنگونی سیستم موجود از طریق انقلاب کمونیستی برای استقرار سوسیالیسم در هر آنجا که ممکن است و هر چه سریع تر.

با این نگاه علمی و واقع گرای ماتریالیست دیالکتیکی به اوضاع کنونی خاورمیانه می‌خواهم نشان دهم که سیاست «رنال پلتیک» رهبران کرد، عملاً همان روند موجود را تقویت می کند و هرگز نمی تواند راهی بنیاداً متفاوت را در مقابل مردم تحت ستم کردستان و خاورمیانه باز کند.

سیاست رنال پلتیک در عمل

سیاست رنال پلتیک تاریخ طولانی در خاورمیانه دارد، به طور مشخص هم در فلسطین و هم در کردستان.

مثلا در فلسطین، رنال پلتیک رهبران ناسیونالیست و بعد اسلام گرا این بود که در شکاف میان اسرائیل و دولت های دیگر منطقه نشو و نما کنند و مبارزه خود را علیه ستم استعماری اسرائیل با فعال کردن این شکاف های میان دولتی یا استفاده از آن پیش ببرند و از سوی دیگر، تضاد واقعاً عمیق و آشتی ناپذیر میان توده های مردم فلسطین با استعمارگران را در حدی که به این سیاست خدمت کند، فعال کنند. در واقع، حمایت این دولت های ارتجاعی در خاورمیانه از «آرمان فلسطین» همراه بوده است با تحمیل سیاست هایی که در واقع به منافع آنها خدمت کرده است. در بیست سال اخیر پیروی از سیاست رنال پلتیک حتا توجیه گر حمایت بسیاری از مبارزین سکولار و «چپ» در فلسطین و لبنان، از اسلام گرایی شد. زیرا، می خواستند حمایت جمهوری اسلامی و ترکیه را نیز جلب کنند. در همه این موارد، سیاست تکیه کردن به دولت های ارتجاعی منطقه - از مصر و عربستان و قطر و اردن تا جمهوری اسلامی و ترکیه، بیشتر از آن که برای جنبش های فلسطین (چه سکولار و چه اسلام گرا) فایده ای داشته باشد برای خود این رژیم های مرتجع که با «کارت فلسطین» بازی قدرت کرده اند سودمند بوده است.

در تاریخ کردستان هم این رویکرد، داستان پر آب چشمی دارد. جنایت دولت های منطقه ای مانند رژیم شاه ایران و جمهوری اسلامی و رژیم های ترکیه و عراق و سوریه علیه کردها همواره با چراغ سبز یا همراهی امپریالیست ها انجام گرفته است. با این وصف، سیاست رهبران جنبش های ملی کرد، تلاش در جلب اتحاد و همراهی همین رژیم ها و قدرت های امپریالیستی بوده است. رهبران جنبش ملی از شریف پاشا در جنگ جهانی اول گرفته تا ملا مصطفی بارزانی بعد از جنگ جهانی دوم، «استقلال» کردستان را در وابسته شدن به قدرت های امپریالیستی جستجو می کردند. اولی به انگلستان پیشنهاد کرد که کردستان به تحت الحمایه این قدرت استعماری تبدیل شود و دومی از آمریکا خواست که کردستان را به ایالت پنجاه و یکم خودش تبدیل کند.

اقلیم کردستان عراق

در طول دهه ۱۹۷۰ دولت بعثی عراق به سمت سوسیال امپریالیسم شوروی گرایش پیدا کرد و به یکی از تضادهای امپریالیسم آمریکا و متحدینش از جمله عربستان سعودی، اسرائیل و رژیم محمدرضا شاه در ایران تبدیل شد. در سال ۱۹۷۲ ایالات متحده آمریکا تحت ریاست جمهوری نیکسون، از طریق رژیم شاه، روابط محرمانه با کردهای عراق و مشخصاً ملا مصطفی بارزانی رهبر حزب دمکرات کردستان عراق (ح.د.ک.ع) برقرار کرد. حمایت های مالی و تسلیحاتی آمریکا، ایران و اسرائیل به حزب دمکرات آن ها را در موقعیت مناسبی قرار داد. انتشار اسناد سازمان سی.آی. ای بعدها نشان داد که هدف آمریکا نه استقلال و خودمختاری کردها بلکه فقط اهرمی برای فشار به رژیم عراق بود. پیشمرگ های بارزانی در سایه حمایت تسلیحاتی ایران و آمریکا و مستشاران نظامی ایرانی و اسرائیلی، دولت عراق را در موقعیت دشواری قرار دادند و بالاخره در مارس ۱۹۷۵ عراق قرارداد موسوم به «قرارداد الجزایر» را پذیرفت و به خواسته های ایران در مورد مناقشه مرزی مربوط به شط العرب تن داد. انعقاد این قرارداد که از حمایت آمریکا هم برخوردار بود عملاً به قطع حمایت های سی.آی.ای، موساد و رژیم ایران به بارزانی و پیشمرگه هایش منجر شد.

دومین موسم امیدواری رهبران احزاب کردی عراق به آمریکایی ها در جنگ دوم خلیج و اشغال کویت توسط عراق بود. عملیات «طوفان صحرا» ی آمریکا و متحدینش، معارضین صدام را به این نتیجه رساند که سقوط رژیم بعث نزدیک است. جورج بوش پدر بارها از مردم و نیروهای عراقی خواست خودشان قدرت را در دست بگیرند و صدام را سرنگون کنند. در ۲۷ اکتبر ۱۹۹۱ و چند ساعت پیش از اتمام جنگ در کویت، جلال طالبانی رهبر اتحادیه میهنی کردستان عراق و هوشیار زیباری نماینده ح.د.ک.ع در وزارت امور خارجه آمریکا با سناتورهای آمریکایی دیدار کردند تا در صورت وقوع یک خیزش در کردستان، از حمایت ایالات متحده مطمئن شوند. این خیزش در مارس ۱۹۹۱ شروع شد و در فاصله کوتاهی بسیاری از شهرها از جمله سه شهر مهم اربیل، سلیمانیه و کرکوک به دست پیشمرگه ها افتادند. ارتش صدام در جنوب و در کردستان عملیات سرکوب شورشیان را آغاز کرد و شهرها و سایر مناطق استراتژیک در فاصله مارس تا آوریل ۹۱ به دست ارتش بعث اشغال شدند. کشتار کردها شروع شد و از «حامی» آمریکایی شان خبری نبود. جمع بندی ایالات متحده این بود که تنبیه و تضعیف صدام برای اشغال کویت کافی است و کاخ سفید بقای یک صدام تضعیف شده را بر چند پارچه شدن عراق ترجیح می داد. (برای شرح مفصل تر به مقاله «افتاب خواهد دمید و آمریکا به کردها خیانت خواهد کرد» در وبسایت حزب کمونیست ایران م.ل.م رجوع کنید)

دوستی فصلی پنتاگون و روژئاوا

ایالات متحده آمریکا هم در جریان عملیات دستگیری و استرداد عبدالله اوجلان با سازمان های امنیتی ترکیه و اسرائیل همکاری کرد، نام پ.ک.ک. را در «لیست تروریستی» گذاشت، اصلی ترین تأمین کننده منابع تسلیحاتی و جاسوسی ارتش ترکیه در سرکوب مردم کردستان و پ.ک.ک. بود. با این وصف، از آگوست ۲۰۱۴ که ائتلاف بین المللی آمریکا برای جنگ علیه داعش در سوریه و عراق ساخته شد، گریلاهای تحت رهبری حزب

اتحاد دموکراتیک کردستان پ.ی.د و مشخصاً دو شاخه نظامی آن (ی.پ.گ و ی.پ.ژ) به بخش مهمی از این ائتلاف در شمال سوریه تبدیل شدند. اما در دیدگاه و برنامه سیاسی پ.ی.د و پ.ک.ک، اتحاد با امپریالیسم آمریکا بسیار فراتر از یک همکاری تاکتیکی بود و به آن به‌عنوان امکان یک اتحاد بلندمدت و استراتژیک نگریسته می‌شد.

پس از عروج داعش، جمیل بایک رهبر وقت پ.ک.ک در گفتگو با روزنامه دی تسایت به صراحت از تمایل این حزب برای نزدیکی بیشتر به آمریکایی‌ها و غرب صحبت کرد و گفت: «امروزه کردها دینامیک‌ترین قدرت خاورمیانه هستند. آن‌ها در جنگ مصمم‌ترین‌اند و بهتر از هر کس دیگری سازماندهی شده‌اند. اگر آمریکا می‌خواهد که در منطقه به سیاست بپردازد، نمی‌تواند که آن‌ها را نادیده بگیرد. آمریکا یک همپیمانی را علیه داعش به وجود آورد و این همپیمانی تنها با کمک کردها است که موفق می‌شود. آیا این همپیمانی بدون داشتن ارتباط آمریکایی‌ها با کردها می‌تواند به نتیجه برسد؟ آمریکا بدون پ.ک.ک چگونه می‌تواند به حمایت ترکیه از داعش خاتمه دهد؟ این ناممکن است. آمریکا چگونه می‌خواهد بدون پ.ک.ک به اهدافش در خاورمیانه برسد؟ بدون کردها؟ نمی‌شود. اروپا بدون ما چگونه می‌خواهد که به وابستگی خود به گاز روسیه پایان دهد؟ راه نفت خام و گاز به دریای مدیترانه از روژئاوا می‌گذرد. اگر توانایی حفظ امنیت این راه وجود داشته باشد، اروپا هم می‌تواند که نفس راحتی بکشد... رفع خطر داعش از عراق و سوریه، ضرورت اتحاد با روژئاوا را برای دولت وقت آمریکا از میان برد و آن‌ها به‌سادگی سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۹۱ بار دیگر به متحدین‌شان در بورژوازی ناسیونالیسم کرد خیانت کردند.» (نشریه آتش شماره ۹۴، آری آفتاب خواهد دمید و آمریکا به کردها خیانت خواهد کرد)

آیا همکاری نیروهای کرد و آمریکا علیه داعش برای آمریکا دارای برد استراتژیک بود؟ بله. آیا برای نیروهای کرد برد استراتژیک بود؟ خیر. یک برد تاکتیکی علیه داعش بود. اما افتادن در مسیری بود که تماماً بخت استراتژیک است. با نتایجش که امروز در سوریه می‌بینیم می‌توان گفت: حالا دیدید! ولی با واقع‌گرایی ماتریالیستی می‌شد از ابتدا دید به کجا ختم خواهد شد. واقع‌گرایی ماتریالیستی یعنی چه؟ یعنی دیدن فکت‌های موجود. یک فکت این است که دولت ترکیه برای آمریکا یک تکیه‌گاه استراتژیک جهانی است و انقیاد کردها را امپریالیست‌ها بنیان گذاشته‌اند از جنگ جهانی اول مساله کردها در محاسبات امپریالیست‌ها در خاورمیانه نقش مهمی داشته است. این محاسبات بر مبنای حفظ و تقویت منافع امپریالیست‌ها و دولت‌های متحدشان و بر مبنای ستم ملی بر کردها و استفاده از پتانسیل آنان در درگیری‌های بین‌شان بوده است.

برای این که از انصاف دور نیفتیم باید شرایطی را بفهمیم که باعث غلبه سیاست رئال پلتیک در میان رهبران جنبش کردستان شده است: شرایط ستمگری بی‌حد و حصر که شامل کارزارهای نظامی و امنیتی بیرحمانه بوده است... ژنوسید، پاکسازی قومی، جنایت جنگی، تبعید دسته جمعی، قتل عام، ویرانی، قحطی و بیماری. درست مانند یک زندانی سیاسی که او را شکنجه می‌کنند و بعد در گوشش زمزمه می‌کنند که برای «بقای» خود کوتاه بیا! در واقع، نوعی تسلیم طلبی است. اما این شرایط به معنای آن نیست که تسلیم طلبی، تنها راه موجود در مقابل سیستمی است که سرمنشا ستم ملی بر کردهاست.

رهبران احزاب ملی کرد و حامیان‌شان، سیاست رئال پلتیک را به عنوان «واقع‌گرایی» تبلیغ می‌کنند در حالیکه کاملاً در تضاد با واقعیت و توهم محض است. جوهر رئال پلتیک، در پیش گرفتن رویکرد «سیاست ممکن‌ها» در چارچوب وضع موجود است و نه تغییر بنیادین وضع موجود. کسانی که این سیاست را در پیش می‌گیرند، کاری به ساختارهای درازمدت واقعیت و حرکات آن ندارند.

واقعیت اول: قدرت‌های امپریالیستی در شکل دادن به ستم ملی کرد همیشه نیروی اساسی بوده‌اند و هستند و دولت‌های ترکیه و ایران و سوریه و عراق از گذشته تا کنون، از اجزای مهم این سیستم هستند و نه جدا از آن. در قرن بیستم قدرت‌های استعماری و امپریالیستی سرمایه‌داری، در جریان دولت‌سازی درخاورمیانه، کردها را میان چهار کشور تقسیم کردند. دولت‌ها و ساختار حاکمیتی که امپریالیست‌ها از جنگ جهانی اول در این منطقه به وجود آوردند، شامل این بود که کردها از ساختن دولت و مشارکت در دولت‌های حاکم محروم شوند. رهایی کردها از ستم ملی و انقیاد ملی وابسته به سرنگون کردن این دولت‌ها و استقرار دولت‌های جمهوری سوسیالیستی است. یعنی در خارج از مشارکت با این دولت‌ها به دست می‌آید.

واقعیت دوم: ستم ملی در هر شکلی که باشد، شالوده‌اش تقسیم‌جامعه به طبقات است. دولت‌های مرکزگرای مدرن در این منطقه، بر بستر یک نظام اقتصادی و سیاسی جهانی سرمایه‌داری و رشد سرمایه‌داری شکل گرفتند. ستم ملی به مردم کرد عجین است با استثمار طبقاتی و روابط اجتماعی ستمگرانه منطبق بر این روابط استثمار طبقاتی (مانند ستم مرد/پدرسالاری). در واقع یکی از شاخص‌های رهبران بورژوا و فئودال کرد، جدا کردن این‌ها از یکدیگر است. این رهبران حتا در چارچوب وابستگی به امپریالیسم نتوانسته‌اند برای خود «حق سیاسی» به دست آورند. به اقلیم کردستان در باشور نگاه کنیم. نتیجه «مشارکت در فرآیند سیاسی» که از طریق سوار شدن بر تانک‌های آمریکایی به دست آمد این بود که حتا قاسم سلیمانی می‌توانست به رهبران این اقلیم دیکته کند که سیاست‌شان چه باشد. این چه جور «حق سیاسی» است؟ حق سیاسی ماهیت ارتجاعی یا مترقی دارد. و محک و معیار ارتجاعی و مترقی بودنش در این است که تا چه حد در تحکیم ساختارهای قدرت موجود نقش دارد یا این که در مقابل آن است. نگاه کردن به محتوای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک یک حکومت می‌تواند این معما را برای ما حل کند که چرا حتا قتل‌های ناموسی در اقلیم کردستان ریشه کن نشد (و طبق برخی آمار از فعالین زنان، حتا افزایش یافت).

واقعیت سوم: ستم ملی در هر شکلی که باشد، با ستم‌گری امپریالیستی بر کشورهای تحت سلطه درهم تنیده است. جدا کردن اینها هم یکی دیگر از شاخص‌های ناسیونالیسم است.

این‌ها واقعیت‌های سخت و ساختاری است که هر سیاست‌رهایی بخش باید متناظر به آنها باشد و نه دور زدن آنها. اما، رهبران کردستان همیشه این واقعیت‌ها را تحت عنوان این که کردها فقط تحت «استعمار» دولت‌های حاکم هستند و در کردستان طبقات و اختلاف طبقاتی وجود ندارد، دور زده‌اند.

در نهایت رئال پلتیک می‌خواهد به این سوال جواب دهد که در چارچوب وضع موجود و ساختارهای ستم و استثمار موجود چطور می‌توان بورژوازی ملت کرد را صاحب قدرت سیاسی کرد؟! جواب رئال پلتیکی قدرت‌های امپریالیستی این است که چنین چیزی را مطالبه نکنید چون در تضاد با ساختاربندهی موجود در خاورمیانه که تا کنون سلطه ما را تضمین کرده است، می‌باشد و این «واقع بینانه» نیست. و دولت‌های چهار کشور به ویژه ایران و ترکیه هم این را می‌گویند. می‌بینیم که رئال پلتیک‌های مختلف با هم تصادم می‌کنند و در این میان رئال پلتیک آن نیرویی برنده می‌شود که قدرت سیاسی دارد.

رابطه میان نیروهای مترقی کرد و استراتژی رهایی

استراتژی رهایی واقعی یعنی انقلاب پرولتری و رهبری ای که دارای این خصلت طبقاتی است. نیروهای مترقی در صورتی می‌توانند خصلت مترقی خود را تا درازمدت حفظ کنند و به رهایی از ستم ملی کمک کنند که با این استراتژی متحد شوند، نه برعکس.

برای حل معضل که در کردستان هیچ نیرویی امروز داعیه داشتن استراتژی انقلاب پرولتری را ندارد، باید چنین نیرویی را به وجود آورد. این معضل در مورد جنبش فلسطین هم وجود دارد. اما این فقدان اساسی، نه از برحق بودن مبارزات و آرمان‌های مترقی و رهایی‌خواه مردم این مناطق می‌کاهد نه مجوز سپردن رهبری آن به هر نیروی موجود و هر شکلی از سیاست و برنامه تسلیم طلبانه و سازش کارانه را می‌دهد. به خط سیاسی و ایدئولوژیک رفیق امیر حسن پور به دقت توجه کنید: «ناتوانی انقلابیون در کردستان و منطقه در دامن زدن به جنبش نوین کمونیستی و انجام انقلاب کمونیستی ناشی از کمبود مبارز و مبارزه نبود. در واقع در هر گوشه‌ای این سرزمین نشانی از جسارت، فداکاری، از خودگذشتگی، و بیباکی آزادیخواهان کمونیست و غیر کمونیست در جنگ با ارتجاع و امپریالیسم به چشم می‌خورد. مانع اصلی ناتوانی در گسست از جهان بینی، سیاست و ایدئولوژی بورژوازی و در پیش گرفتن جهان بینی، سیاست، و ایدئولوژی کمونیستی بود. اما کمونیسم، به ویژه بعد از شکست دو تجربه مهم شوروی و چین، چیزی نبود که حاضر و آماده در دسترس باشد. تلاش برای برپا کردن جنبش کمونیستی در کردستان مصادف شد با آن چه باب آواکیان، صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا، «پایان موج اول کمونیسم» (از کمون پاریس ۱۸۷۱ تا احیای سرمایه داری در چین ۱۹۷۶) نامیده است. مشخصاً این سال‌ها، تشتت و سردرگمی در تئوری و پراتیک و ناتوانی جنبش‌های کمونیستی در درک شکست و تبدیل آن به پیروزی بود. (بر فراز موج نوین کمونیسم، امیر، انتشارات حزب کمونیست ایران م ل م، ص ۲۴)

در جنگ داخلی سوریه، تشکیل منطقه خودگردان کوبانی تحت رهبری نیروهای ی.پ.گ و پ.ک.ک به عنوان راهی متفاوت تحسین شده است. اما، با وجود تفاوت ماهوی میان اینان و نیروهای نیابتی اسلام‌گرا، مسیری که در آن هستند، در واقع بیراهه‌ای است در جهت عکس‌اهدافی که می‌گویند برایش می‌جنگند. این بیراهه تماماً بر سیاست پراگماتیستی اتکاء به حمایت ارتش آمریکا و اسراییل استوار است و به همین جهت، هرگز نمی‌تواند بر دینامیک‌های ارتجاعی حاکم در جنگ داخلی سوریه فائق آید و نیروی بنیاداً متفاوت و رهایی‌بخش را برای مردم روژناوا و تمام سوریه به وجود آورد. آنها ادعای متفاوت بودن از رهبران گذشته جنبش‌های ناسیونالیستی کرد را می‌کنند اما خط مشی شان، در نهایت همان است. رهبران احزاب فتودالی و بورژوائی کرد همواره از سیاست «رئال پلتیک» که امروز شکل خاص «نیابتی» شدن برای قدرت‌های بزرگ‌تر را پیدا کرده، استفاده کرده‌اند. آنها، اصل اتکاء به خود را که از اصول خدشه‌ناپذیر جنبش‌های انقلابی بوده است، به عنوان سیاستی «کودکانه» و تکیه به دولتهای ارتجاعی منطقه و امپریالیست‌ها را به عنوان «نبوغ تاکتیکی» قلمداد کرده‌اند. این پراگماتیسم راه را برای تبدیل جنبش‌های مردم به «کارت بازی» و «مهره شطرنج» در بازیهای سیاسی بزرگ و کوچک این منطقه باز کرده و سلسله مراتبی از «پدرخوانده‌ها» و «موکلین» شکل گرفته است. با این نوع سیاست‌ها باید مرزبندی قطعی کرد و به استراتژی متحد‌کننده توده‌های مردم بر مبنای عمیقترین منافع و حقوق شان و علیه دشمنان مشترکشان بازگشت و جنبش‌های مردمی را بر مبنای اصل متمایز کردن خود از همه قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی سازمان داد. زنده یاد امیر حسن پور می‌پرسد: «سوال از روشنفکران و فعالین سیاسی که از وضع موجود بیزار هستند و به تسلیم شدن به آن تن در نمیدهند این است: با چه افقی باید به مصاف وضع موجود رفت؟ آیا میتوان خشونت روزافزون سرمایه را تخفیف داد و به آن چهره انسانی بخشید؟ آیا باید به جنگ و فقر و استثمار و ستم پایان داد یا با آنها کنار آمد و به تعدیلشان پرداخت؟ آیا میتوان مهمترین تضاد این دوران، یعنی تضاد بین ماهیت اجتماعی تولید و تصاحب خصوصی را حل کرد؟ آیا میتوان تضاد بین ۹۹ درصد و یک درصد را در چارچوب سرمایه داری حل کرد؟ سوال نهایی این است: آیا میخواهیم بر فراز موج دوم انقلابات کمونیستی به دگرگون کردن خود و دنیا بپردازیم؟» (بر فراز موج نوین کمونیسم، امیر، انتشارات حزب کمونیست ایران م ل م، ص ۲۹)

صاعقه آشوب در نظم کهنه امپریالیستی است که در خاورمیانه بر زمین میخورد! «فراخوان جمعی علیه "نظم نوین" تحمیلی بر خاورمیانه» چه می گوید؟

سمیه کارگر، ژیلانا انوشه

توضیح: این نوشته یک ماه پیش در بررسی انتقادی «فراخوان جمعی علیه "نظم نوین" تحمیلی بر خاورمیانه» تهیه شد. اما، سلسله رخدادهای سریع در خاورمیانه ما را بر آن داشت تا این بیانیه را بر بستر اوضاع کلان تر و درازمدت تری بررسی کنیم که وقایع خاورمیانه یک نقطه عطف از آن است. شاخص اوضاع، آشوب در نظم کهنه امپریالیستی است که بعد از جنگ جهانی دوم و بر اساس نتایج آن، بر جهان تحمیل شد. سرچشمه این آشوب هیچ نیست بجز حدت یابی بی سابقه تضاد اساسی سیستم سرمایه داری (تضاد میان تولید اجتماعی ثروت توسط میلیاردها انسان و تصاحب و کنترل خصوصی آن). اوضاعی است که در بطن آن هم خطرات بزرگ برای آینده هست و هم فرصت های بی سابقه برای رهایی بشریت و کره زمین از اسارت سیستم سرمایه داری.

مقدمه

اتفاقات بی سابقه ای در جهان در جریان است که خاورمیانه، نقطه اشتعال آن است. در این جا، هر روز شاهد جهش های تب آلود در شقاوت و افزایش بی سابقه رنج انسان ها هستیم. آهن پاره های آدمخوار با فشار دگمه ای در یک چشم بر هم زدن شهرها را نابود و هزاران انسان را کشته و میلیون ها نفر را بی خانمان و بی معیشت و در حال فرار از جهنم جنگ می کنند و ترامپ، برگزیده فاشیست امپریالیسم آمریکا، وعده جهنم سوزان تری را به خاورمیانه می دهد. این است سرنوشت بشر در نظام اجتماعی سرمایه داری امپریالیستی.

دور جدید جنگ های امپریالیسم آمریکا علیه مردم خاورمیانه، پژواک این اوضاع بی سابقه جهانی است. اگر از ظاهر جنگ های درهم برهم در لبنان و سوریه، با بازیگران دولتی و نیابتی مختلف و برهم کنش آنها فراتر برویم، یک فرآیند جهانی را می بینیم که رقابت مرگبار میان قدرت های امپریالیستی، مسیر جنگ های مرگبارتر و گسترده تر را باز می کند و هر یک می توانند چکاننده یک جنگ جهانی شوند. به دلایل تاریخی مختلف، خاورمیانه تبدیل به یکی از نقاط تمرکز آن شده است. عروج فاشیسم در آمریکا و دیگر رخدادهای مهم در جهان، مانند جنگ اوکراین و نسل کشی در غزه و رقابت میان قدرت های امپریالیستی (یک طرف آمریکا و متحدین فعلی اش در اروپا و طرف دیگر روسیه و چین که فعلاً متحد هستند) و جنگ محتمل اسرائیل/آمریکا با ایران همه تشنجات مرگبار سیستم جهانی سرمایه داری امپریالیستی هستند. سیستمی که از یک طرف، بر مافوق استعمار میلیاردها انسان و غارت محیط زیست بنا شده و از طرف دیگر، قدرت های بزرگ امپریالیستی، بر سر سهمشان از این خوان یغما سر جنگ دارند و ضرورت وجودی هر یک در پیروز شدن در این جنگ است. بر بستر این جنگ، شمشیرهای ستم گری و سرکوب گری را برای در انقیاد نگاه داشتن برده های سیستم، از رو می بندند. این است ماهیت نظام سرمایه داری امپریالیستی که هرگز تغییر نکرده و تا زمانی که هست تغییر نخواهد کرد. زیرا سوخت و سازش این است.

خاورمیانه، صحنه رقابت های پنهان و آشکار و جنایت های بی بدیل خواهد بود: نه فقط از سوی امپریالیسم آمریکا و اسرائیل بلکه همچنین امپریالیست های چین و روسیه و امپریالیست های اروپایی. ظهور یک تعادل صلح آمیز در خاورمیانه غیر ممکن است. تحلیل هایی از این دست که «اکنون شاهد دنیای چند قطبی» هستیم و آمریکا باید دست از «یکجانبه گری» بردارد، یاوه گویی های جمهوری اسلامی و «محور مقاومت» آن است. آمریکا نمی تواند «دنیای چند قطبی» را قبول کند و امپریالیست های تازه نفس روسیه و چین هم در موقعیت قبول معامله با هدف تداوم سیطره هشتاد ساله آمریکا بر خاورمیانه و به تبع آن در جهان نیستند. خاورمیانه و مشخصاً ایران از سبیل های عمده امپریالیسم آمریکای فاشیست برای تحکیم هژمونی دیرینه آمریکا در خاورمیانه است. از دل چنین اوضاعی است که باید آینده ای بنیاداً متفاوت را برای مردم خاورمیانه و تمام جهان بیرون بکشیم و این امر، دخالتگری آگاهانه و نقشه مندی را از همین امروز، با هدف باز کردن راهی دیگر می طلبد.

خطرناک تر از این اوضاع، وجود توهمات خطرناک، و کوتاه بودن دیدگاه های رایج در میان مردمی است که اولین قربانیان آن خواهند بود. هنگامی که کلید این روند با آغاز نسل کشی در غزه زده شد، در ایران، احساس وجد و سرور به بسیاری از مردم دست داد که حتی شامل عده ای از زندانیان سیاسی بود. بیانیه «مسئولیت ما در برابر رنج دیگری» از سوی ۹ تن از زندانیان سیاسی اوین می نویسد: «اینجا در زندان، در میان زندانیان سیاسی، هستند افرادی که سال گذشته جان خود را برای خواست آزادی و رفع تبعیض به خطر انداختند، اما اکنون در مواجهه با نسل کشی فلسطینیان در جنگی تماماً ناعادلانه از سوی دولت اسرائیل می گویند: "کاش بیشتر هم بکشد"، "کاش کار را با یک بمب اتم یکسره کند تا دنیا یک نفس راحت بکشد". برخی حتی می گویند: "کاش سر مار را در تهران بزنند". فقط می توان گفت بیچاره مردمی که برای اسارت خویش، برای نابودی خویش بجنگند.»

این وضعیت به همه روشنفکران دلسوز و با شرف مردم نهیب می زند که سازش با سلطه شیوه تفکر تجربه گرایانه ساده خطرناک است زیرا مانع از آن می شود که مردم ریشه های اوضاع نکبت و رنج و فلاکت خودشان و اکثریت مردم جهان و ارتباط این ها با یکدیگر را ببینند. دیدن قوای محرکه واقعی این اوضاع در سوخت و ساز و کارکردهای نظام اقتصادی اجتماعی سرمایه داری جهانی، و به تبع آن، دیدن ارتباط رخدادهای مهم

ایران و خاورمیانه و جهان، به اندازه آب و هوا برای همه ما حیاتی و مایع آگاهی ضروری در این بزنگاه خطیر است. اما، به طرز اسفناکی از عرصه روشنفکری هم غایب است چه برسد در میان عامه مردم و جوانان پیشرویی که در صف اول خیزش های چند سال اخیر بودند. ما نیاز به فراگیر کردن یک آگاهی اجتماعی ماتریالیستی داریم که دیدن ربط ارگانیک و سیستمی نسل کشی غزه به جنگ اوکراین؛ جهنمی که امپریالیسم آمریکا از بعد از جنگ جهانی دوم در ایران و خاورمیانه تحمیل کرد به رشد و گسترش طاعون وار بنیادگرایی اسلامی در این منطقه؛ و ربط همه اینها به ده ها میلیون مهاجر که از جنگ های کنگو و سودان و افغانستان و سوریه و عراق و از دست رژیم های سرکوب در ایران و گواتمالا و نابودی محیط زیست شان فرار می کنند تا جایی سرپناهی بیابند؛... و ربط تلفن های هوشمند و لپ تاپ ها و استارلینک ایلان ماسک به کار کودکان ۵ ساله در معادن کوبالت کنگو و ربط «مقاومت» موشکی و هسته ای سپاه پاسداران به عملکردش در خونین کردن نزارهای ماهشهر در آبان ۹۸ و کور کردن جوانان در خیزش ژینا را به روشنی ببینند.

این اوضاع وظیفه روشنفکران دلسوز مردم را یک میلیون بار خطیرتر کرده و باز کردن راه انقلاب را تبدیل به امری عاجل و حیاتی می کند. در پرتوی این اوضاع نگاهی انتقادی ولی رفیقانه به بیانیه «فراخوان جمعی علیه "نظم نوین تحمیلی" در خاورمیانه» (از این پس به اختصار، «بیانیه نظم نوین») خواهیم کرد.

سکوت آزاردهنده و شیوه تفکر

«بیانیه نظم نوین» متفاوت از سکوت آزار دهنده روشنفکران مترقی ایران به نسل کشی در غزه است (به طور مثال، سکوت روشنفکران ادبی در مورد سانسور نویسندگان فلسطینی در نمایشگاه کتاب فرانکفورت در اکتبر ۲۰۲۳). در واقع، تلاش «بیانیه» در متوجه کردن روشنفکران به وظیفه شان در موضع گیری علیه نسل کشی در غزه و دور جدید جنایت های امپریالیسم آمریکا (با تکیه بر بازوی نظامی اش اسرائیل) در خاورمیانه و تاکید بر این که نه تنها علیه مردم این منطقه بلکه علیه کل بشریت و سیاره زمین می باشد، قابل تقدیر است. در حالی که، سکوتش در مورد جمهوری جنایت و اعدام در ایران، آزاردهنده است. آن هم پس از خیزش ژینا و پس از «کارزار سه شنبه های نه به اعدام» در اعتراض به اعدام های گسترده روزانه در کشور و پس از استفاده بی شرمانه جمهوری اسلامی از آمار مردم فلسطین به عنوان کارت بازی در نیل به اهداف واپسگرایی خود. این را نیز باید بگوییم که با دیدن اسامی برخی از امضاء کنندگان حیرت کردیم! زیرا، آنان را رفقایی می دانیم که پس از نزدیک به نیم قرن درگیر بودن در صحنه سیاسی خاورمیانه و به ویژه ایران در ۴۶ سال گذشته، باید بهتر از این ها می دانستند!

در هر حال، در بررسی کنونی، ما به این «سکوت» که به درستی مورد نقد بسیار نیز قرار گرفته نخواهیم پرداخت. چون می خواهیم بر شیوه تفکری تمرکز کنیم که افرادی را با وجود داشتن موضع ضدیت با جنایت های امپریالیست های آمریکایی و اسرائیلی، دچار چنین خطای جدی می کند. در واقع، بیانیه، به واسطه استدلال های پسااستعماری (پست کلنیالیستی) پایه های ضد امپریالیسم خود را نیز سست کرده است و بدتر از آن، تلویحاً یک راه ارتجاعی را به عنوان «واپسین دیوار دفاعی باقی مانده» جهت مقاومت در مقابل امپریالیسم و جنایتهاش پیش می گذارد -- از جنسی که اسلام گرایان از جمله حماس و جمهوری اسلامی آن را نمایندگی می کنند. دفاع از اسلام گرایی همواره از ثابت های بخش مهمی از جریان های پسااستعماری بوده است.

رابطه امپریالیسم و دولت های مرتجع

شیوه تفکر غیر علمی این دوستان، در همان ملاحظه چند سطری که بعداً اضافه کرده اند، فشرده شده است. در توضیح این که چرا «به مسائل داخلی» نپرداخته اند، می نویسند، «برای ایستادگی در برابر هرگونه توجیه و زمینه سازی دخالت خارجی در اختلافات و مبارزات سیاسی درون مرزهای ایران -- که تصمیم گیری درباره آن تنها و تنها با مردم ایران است و نامربوط به مخاطبان نهایی این فراخوان - به مسائل داخلی نپرداختیم». روش و رویکردی که بر مبنای نتایج احتمالی و مصلحت های سیاسی، واقعیت ها را تمام قد بیان نمی کند بسیار مضر است. این را می دانیم. نگاه قسمی به سیستمی که جهانی است و زوم کردن روی پایه ای «خاص» مانع از آن می شود که دوستان درک کنند «اختلافات و مبارزات سیاسی درون مرزهای ایران» عمدتاً تحت تاثیر دینامیک های عرصه بین المللی شکل می گیرند و فقط تا آن جا «داخلی» اند که یک روند جهانی از منشور «داخلی» رد شده و صحنه را شکل می دهد. این ها به همان اندازه «داخلی» اند که شیوه تفکر پسااستعماری این دوستان و شیوه تفکر کمونیستی علمی ما، فارغ از این که در کدام جغرافیا نشو و نما یافته اند.

تفاوت کیفی گذاشتن بین امپریالیست ها و دولت های کشورهای سرمایه داری وابسته، همواره معضل مهمی برای روشنفکران دموکرات و ملی گرا بوده است. به قول مارکس، فرق میان روشنفکر دموکرات و دکاندار در آن است که اولی در حوزه فکری افق کوتاهی دارد و دومی در حیات مادی. ورود امپریالیسم به کشورهای «جنوب جهانی» یا «جهان سوم» مترادف است با تولید و بازتولید یک طبقه حاکمه معین بر مبنای یک ساختار اقتصادی - اجتماعی معین. امپریالیسم، بدون تکیه بر یک طبقه حاکمه و دولت «بومی» هرگز نمی تواند قوانین استثمار و فوق استثمار سرمایه داری را در این کشورها اعمال و طبقات تحت ستم و استثمار را سرکوب کند و این طبقه استثمارگر «بومی» بدون این که بند نافش به سیستم جهانی سرمایه داری امپریالیستی متصل باشد، بازتولید نمی شود و نمی تواند دولت دیکتاتوری طبقاتی اش را سازمان دهد.

سیستم سرمایه داری امپریالیستی، سیستم چند لایه پیچیده ای است که هرچند لایه هایش با هم برخورد یا تداخل می کنند اما همه بخشی از سوخت و ساز آن هستند. سیستمی است که هم می تواند اسرائیل را تولید کند و هم جمهوری اسلامی و حماس و حزب الله را. این سیستمی است که می تواند جنبش اسلامی احرار الشام را تروریست بخواند و هم زمان آن را از چرخ گوشت آکادمی نظامی اش گذرانده و تبدیل به یک

استعمار، پسا استعمار و امپریالیسم

«بیانیه» می گوید: «ایجاد بحران‌های پیاپی در منطقه رمز موفقیت این پروژه‌ی استعماری دیرینه در خاورمیانه بوده است. پیداست مهم‌ترین پیامد سیاسی این نظم کهن ویران‌گر این است که سودای «ایدئولوژی صهیونیستی» نه تنها مسئله‌ی یهودیان را حل نکرده، که به مسئله‌ی فلسطینیان و مردمان منطقه استحال یافته است...». بازهم تاکید میکنیم که مسئله فلسطین و استعمار اسرائیل، صرفاً مسئله‌ی استعماری نیست و ریشه این استعمار هم «ایدئولوژی صهیونیستی» نیست! ساختن اسرائیل (با ویژگی استعمار سکن‌گزین) مانند باقی دولت‌سازی‌ها و مرز‌کشی‌های امپریالیستی در بعد از جنگ جهانی اول و دوم در خاورمیانه، برخاسته از نیازهای سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی بوده است. هدف، تحمیل و تثبیت سلطه سیاسی و جغرافیائی امپریالیسم آمریکا بر خاورمیانه، به عنوان فاتح جنگ امپریالیستی دوم بود.

ما با یک سیستم سرمایه‌داری جهانی مواجهیم و تقسیم آن به «شرق» و «غرب» فرهنگی یک نظریه پدیدارشناسانه است که منطبق بر واقعیت نیست. پیکربندی طبقاتی در عصری که سرمایه‌داری جهانی شده، چنین شکلی را به خود گرفته است و یک تبارز آن، شکاف میان ملل امپریالیستی و ملل تحت سلطه امپریالیسم است؛ شکافی که نقش استراتژیک در انباشت سودآور سرمایه دارد.

ندیدن بنیان‌های سرمایه‌داری سیستم امپریالیستی، باعث می‌شود که امپریالیسم به استعمار کهنه تقلیل داده شود؛ به یک قدرت «خارجی» که کشوری را اشغال کرده و مانع از «استقلال» آن می‌شود. استعمار کهنه نسبت به نظام اقتصادی اجتماعی حاکم در کشورهای تحت استعمار، نسبتاً «خارجی» بود. اما امپریالیسم، مرحله‌ای از سرمایه‌داری است که کشورهای استعمارگر سابق و امپریالیست امروز، تمام ساختارها و روابط کشورهای تحت سلطه خود را با صدور سرمایه، زیر و رو کرده و آن‌ها را به طور تبعی در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری ادغام کرده‌اند. به طور مشخص، امپریالیسم در ایران، اساساً یک دشمن «داخلی» است و نه «خارجی» -- و در هیچ نقطه از تاریخ ایران مدرن (که کلیت ساختار اقتصادی-اجتماعی‌اش و موقعیت‌اش در خاورمیانه، از تولیدات همین امپریالیسم است) از این چارچوب و بستر امپریالیستی گسستی صورت نگرفته است. در واقع، سال‌های پس از ضد انقلاب سال ۱۳۵۷ فرآیند مهمی در ادغام هرچه عمیق‌تر ایران در نظام سرمایه‌داری امپریالیستی جهان بوده است.

بند ۴ «بیانیه» شماری از وقایع سیاسی مهم در دوره پس از جنگ جهانی دوم را که تاریخ این منطقه را علامت‌گذاری کرده‌اند، بر می‌شمارد؛ بدون آن که این رخدادها مهم و سیاست‌های «غرب» را به کارکرد و خصلت سرمایه‌داری امپریالیستی مرتبط کند. گویی یک مشت استعمارچی «غربی» بر مبنای تعصبات ضد «شرقی» دست به این اعمال زده‌اند. دوستان: واقعیت خاورمیانه و مرزکشی‌هایش را با نظریه «اورینتالیسم» ادوار سعید و نظریه‌های ضد استعماری فرانتس فانون یا به روز شده آنها نمی‌توان فهمید! تئوری لنین («امپریالیسم، آخرین مرحله سرمایه‌داری») در درک قوای محرکه سرمایه‌داری امپریالیستی و اثراتش بر کلیت جهان (و حتا محیط زیست کره زمین)، بر ترکیب طبقاتی در کشورهای امپریالیستی و کشورهای «جهان سوم» تعیین‌کننده است. و برای درک عمیق‌تر واقعیت این سیستم و راه‌هایی از آن، لازم است تکاملات بیشتر تئوری لنین در کتاب «آمریکا در سراسیم» (به قلم ریموند لوتا) را دنبال کرد. عصر امپریالیسم، عصر انقلاب‌های پرولتری هم هست. در واقع، خاورمیانه و جهان کنونی، حاصل جدال میان این دو قطب نیز بوده است. به طور مشخص، از درون جنگ‌های امپریالیستی اول و دوم، دو انقلاب کمونیستی سربلند کردند (انقلاب روسیه ۱۹۱۷-۱۹۵۴ و انقلاب چین ۱۹۴۹-۱۹۷۶) که متأسفانه دوستان «بیانیه» آن‌ها را نادیده گرفته‌اند در حالی که این دو انقلاب و همچنین شکست آنها در نتیجه احیای سرمایه‌داری، تأثیرات مثبت و منفی تعیین‌کننده بر جنبش‌های ضد استعماری جهان داشتند.

«بیانیه» صحبت از آن می‌کند که هر بار «رویای نظم نوین» به سراغ استعمارگران آمده است در «واکنش به دستاوردهای جنبش‌های مردمی در منطقه» بوده است. مثلاً، کودتای بریتانیا و آمریکا علیه مصدق در ایران در سال ۱۹۵۳. اینجا نیز، مواجه با دو مشکل هستیم. از یک طرف، واقعیت‌های تاریخی تکه پاره بیان شده است. به طور مثال، ترس از انقلاب کمونیستی در ایران عامل عمده‌ای در این کودتا بود و به همین علت، اسلام‌گرایان ایران به سرکردگی آیت‌الله کاشانی با کودتای آمریکا-بریتانیا همراهی کردند. از طرف دیگر، رقابت‌های درون امپریالیستی، که به نوبه خود از سوخت و ساز سرمایه‌داری سرچشمه می‌گیرد، نادیده گرفته می‌شود. به یک کلام، همان‌طور که در بالا نشان دادیم، صف‌آرایی‌ها بر مبنای «استعمارگران» در مقابل «دستاوردهای جنبش‌های مردمی» شکل نگرفته‌اند. (بازهم شما را دعوت می‌کنیم به کتاب «آمریکا در سراسیم» رجوع کنید: به ویژه به فصل دوم آن که ارتباط رخدادهای سیاسی مهم و کارکرد سیستم سرمایه‌داری امپریالیسم را نشان می‌دهد).

این «بیانیه» موضعی در مورد خصلت طبقاتی نیروهای درگیر در جنگ‌ها و مقاومت‌ها و کودتاها نمی‌گیرد یا به قصد آن را مبهم می‌گذارد تا به تصویر خودساخته‌اش، «غرب استعمارگر» در واکنش به «شرق مردمی» مشروعیت بدهد. گویی در کشورهای این منطقه (از جمله در کشورهای عرب) دولت‌های طبقات بزرگ ملاکان و سرمایه‌داران و غرب استعمارگر دو پدیده بنیاداً بی‌ارتباط هستند یا «مقاومت عرب» دارای خصلت و محتوای طبقاتی قابل تشخیص و تعریف نیست. این تفسیر از تاریخ جوامع طبقاتی خاورمیانه، تقلیل‌گرایانه و لاجرم تحریف‌آمیز است که خواه ناخواه راهگشا و توجیه‌گر سیاست اتحاد با نیروهای سیاسی ارتجاعی و دولت‌های ارتجاعی است.

اسلام‌گرایان خوب و بد!

بند ۵ «بیانیه» القاعده، وهابون، طالبان و داعش (حتماً امروز «جنبش اسلامی احرار الشام» در سوریه) را «اقلیت‌های بنیادگرای اسلامی» می‌خواند و اخوان المسلمین و حماس و حزب الله را «مدل‌های مقاومت اسلامی» که: «در وضعیت فعلی واپسین دیوار دفاعی باقی‌مانده را برابر دست‌اندازی

این نوع تمایزگذاری «هویتی» و اصالت دادن به «مقاومت» فارغ از آن که محتوای سیاسی و اجتماعی اش چیست، بدتر از بیهوده است و مضافاً واقعیت‌های زندگی به طرز عریانی بی اعتبارش کرده است. اما در این بند نکته مهم دیگری سر می کشد که باید به آن توجه کرد. احتمالاً، «بیانیه» به دلایل مصلحت سیاسی موقعیتی، «جمهوری اسلامی» را در رده «مدل‌های مقاومت اسلامی» نگذاشته است. در حالی که طبق منطق استدلالی «بیانیه»، جمهوری اسلامی در سطور نانوشته در رده «مدل‌های مقاومت اسلامی» است که «در وضعیت فعلی واپسین دیوار دفاعی باقی مانده را ...! آیا این دوستان، با نگاه به جنگ محتمل میان اسرائیل و جمهوری اسلامی، به طور تلویحی، بپراهنه چسبیدن به این «واپسین دیوار دفاعی» را پیش می گذارند؟ ما انتظار پاسخ صریح داریم. توجه کنید که برخی ایدئولوگ‌های جمهوری اسلامی هم تلاش می کنند برای چنین بپراهنه ای پایه بسازند. به طور مثال، محمد مرندی استاد دانشگاه تهران، در مصاحبه با یک کانال یوتیوبی می گوید، بعد از هفت اکتبر، اتفاق مهمی در میان دانشجویانش افتاد و کسانی که قبلاً گرایش غربی داشتند الان می گویند، «استاد شما راست می گفتید!» وی با «سعه صدر» توضیح می دهد که تقصیر اینها نیست که گرایش غربی داشتند، «تفکرشان توسط اورینتالیسم شکل داده شده است و باید اورینتالیسم را کنار بزنیم».

قبلاً توضیح دادیم که نظریه پساستعماری هیچ سنخیتی با واقعیت این جوامع و راه‌رهای واقعی از خفقان امپریالیستی را ندارد. این نظریه به علت ضدیت اش با درک علمی مارکسیستی از جامعه و راه مقاومت واقعی در مقابل امپریالیسم، توسط مرتجعین حاکم در ایران هم مورد استفاده قرار می گیرد. تفاوت بنیادین هست میان «مقاومتی» که در داخل چارچوبه‌های سیستم طبقاتی با افکار تولید شده توسط آن انجام می شود و با مقاومت انقلابی برای سرنگون کردن کلیت این ساختار و استقرار یک قدرت طبقاتی و نظام اقتصادی اجتماعی بنیاداً متفاوت از آن.

فلسطین، سرزمینی مانند دیگر سرزمین‌ها با ساختار طبقاتی

در بند ششم «بیانیه» می خوانیم: «برخلاف روایت‌های غالب‌شده‌ای که فلسطین پیش از استقرار دولت اسرائیل را بیابانی تهی از مظاهر تمدن، و واکنش ساکنان بومی را انفعال و پذیرش صرف می‌نمایند، فلسطینیان در اقصای گوناگون، از روزنامه‌نویس‌های طبقه‌ی متوسط تا کارگران و دهقانان، شیوه‌های مختلف مقاومت را آزموده‌اند...».

درست است که فلسطین، سرزمین خالی نبود. اما فلسطین نه تنها «مردم» ساکن داشت بلکه این مردم به طبقات مختلف تقسیم می شدند و تاریخ مقاومت فلسطین در مقابل استعمار بریتانیا و اسرائیل، با رهبری طبقات زمیندار و بورژوا رقم خورده است. منظورمان این نیست که منشاء طبقاتی افرادی که در هر دوره، مقاومت را رهبری می کردند، از قشرهای ملاک و سرمایه دار بود که البته از آنها هم بود. اما، سیاست‌ها و افق اجتماعی ای که این رهبران داشتند، به ورای افق و منافع طبقات استثمارگر نمی رفت. به این جهت، لاجرم تاریخ این مقاومت، تاریخ سازش با انواع دولت‌های ارتجاعی و قدرت‌های امپریالیستی است. جنبه مهمی از جنبش مقاومت فلسطین چه در شکل سکولار ملی (و چپ ملی) یا اسلام گرا، اتحاد با دولت‌های ارتجاعی بوده است با این توجیه که مردم فلسطین حامی ندارند و باید از «هر کسی کمک بگیرند». پنهان کردن این روند سازش و خیانت و علت العلیل آن، کمکی به رهایی فلسطین از استعمار و امپریالیسم نمی کند.

همین بند از «بیانیه» ادعای دیگری در مورد تاریخ مقاومت فلسطین میکند تا راه را برای مترقی و مردمی جلوه دادن حماس باز کند. «بیانیه» می نویسد: «هفتم اکتبر سال گذشته را باید در پس‌زمینه‌ی این تاریخ پررنج مقاومت در برابر تعدی‌گری‌های عیان به حقوق بنیادین این مردم فهمید. تاریخ دهه‌ها آزمودن انواع مقاومت‌های مدنی، حقوقی-بین‌المللی، مذاکره‌گرا، سپس سنگ‌انداز و نهایتاً مسلحانه و متوسل به خشونت برای پایان دادن به اختناق زندگی‌کش. ادبیات فلسطینی موثق‌ترین بایگانی چنین تجربه‌ای است.»

در این جا، مجال جمع‌بندی از تاریخ مقاومت فلسطین نیست. زیرا، موضوعی است که به نوبه خود یکی از فصول بسیار مهم تاریخ معاصر خاورمیانه است. پدر مقاومت مسلحانه فلسطین عرفات بود که صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها و اسلام‌گرایان ایران و فلسطین به یک اندازه از او متنفر بودند. زمانی که سازمان آزادیبخش فلسطین سربلند کرد، جبهات گوناگونی در نقاط مختلف جهان درست شده بود که مبارزه مسلحانه می کردند اما هدفشان انجام یک انقلاب اجتماعی نبود بلکه می خواستند از مبارزه مسلحانه بعنوان اهرم فشار استفاده کنند و با جلب پشتیبانی یکی از قدرتهای امپریالیستی در مقابله با امپریالیست دیگر (که در فضای آن زمان، جلب نظر شوروی در ضدیت با آمریکا بود) به قدرت برسند.

اگر بخواهیم به طور مختصر، خصلت عمده مقاومت سیاسی و جنگ‌های مقاومت فلسطین را بیان کنیم (که باز تاکید می کنیم، به نوبه خود نیاز به نوشته ای مفصل تر دارد) باید بگوییم که یک جنبه جلوه گر می شود: تکیه حداقلی بر برانگیختن آگاهی توده‌های فلسطین و کشورهای عرب (و همچنین، یهودیان که آماج اصلی ایدئولوژی فاشیستی صهیونیستی هستند) و تکیه حداکثری بر شکاف میان دولت‌های عرب و اسرائیل. حماس هم با همین رویکرد پیش رفت با این تفاوت که ظرفیت شورشگری توده‌های مردم را از طریق تزییق تاریک اندیشی دینی و بازتعریف و تحریف دینمدارانه خصلت استعماری/امپریالیستی ستم بر ملت فلسطین، بیشتر از پیش تهی کرد و علاوه بر تلاش جهت فعال کردن شکاف میان دولت‌های ارتجاعی عرب با اسرائیل، «مقاومت» خود را بر روی فعال کردن شکاف میان اسرائیل و جمهوری اسلامی و گروه‌های نیابتی اش استوار کرد

حماس راه حل نیست

اسلام‌گرایی یک جواب منسوخ است به یک نظام منسوخ. و در این جا منظور از منسوخ آن است که عمر هر دو نظام اقتصادی-اجتماعی و سیاسی-ایدئولوژیک که توسط اسلام‌گرایان و امپریالیست‌ها نمایندگی می شود، به سر آمده است و هر تلاشی برای تحمیل آنها فقط فاجعه بار می آورد. در واقع گسترش نفوذ «بديل» اسلام‌گرایی در میان محرومین خاورمیانه، مدیون نحوه توسعه سیستم سرمایه داری امپریالیستی در کشورهای

این منطقه است. رشد گلوبالیته سرمایه داری روش زندگی گذشته مردم را درهم شکسته اما جای آن چیز با ثبات و معتبری به آنان نداده است. باورهای کهنه که قطعیت و تسلی می داد جای خود را به باور دیگری که مستحکم تر، معنا دار و اخلاقی و شرافتمندانه باشد نداده است. میلیاردها انسان در بیرون دروازه های مدرنیسم پوشالی، در روستاها و زاغه ها در حال پوسیدن هستند. در سراسر خاورمیانه و ورای آن، بیرحمی هارگونه اسرائیل علیه فلسطینی ها و حملات و تهدیدهای دایم علیه همسایه هایش که از حمایت بی دریغ آمریکا برخوردار است به مردم یادآوری می کند که قدرت های امپریالیستی و نظام آن و ارزش هایشان هیچ چیزی ندارند که به مردم بدهند. اسلام گرایان از انواع گوناگون (از جمهوری اسلامی تا طالبان و داعش) از این پوسیدگی است که برای آرمان های منسوخ شان، مشروعیت دست و پا می کنند.

رخداد تعیین کننده ای که میدان را برای اسلام گرایان باز گذاشت، احیای سرمایه داری در چین در سال ۱۹۷۶ بود که شکست موج اول انقلاب های کمونیستی قرن بیستم را رقم زد و به دنبال آن، جنبش کمونیستی در سراسر جهان به شدت تضعیف شد. عوامل دیگر مانند شکست ناسیونالیسم عرب، کارزار طولانی سرویس های امنیتی ایالات متحده و دیگر قدرت های غربی و اسرائیل در خفه کردن و درهم شکستن جریان های انقلابی و سکولار در کشورهای عربی، از جمله آماج قرار دادن روشنفکران سکولار فلسطینی به عنوان تروریست، از عوامل دیگری بود که راهگشای نفوذیابی اسلام گرایان شد. همین سرویس های امنیتی، نقش مهمی در حمایت و تقویت سازمان های اسلامی، از جمله حماس، داشتند. اما، حماس نه به این علت که از سوی سرویس های امنیتی اسرائیل تقویت شده است؛ بلکه به خاطر برنامه و افق اجتماعی اش، یک نیروی ارتجاعی است و به لحاظ ماهوی هیچ تفاوتی با رژیم شیخ قطر و خامنه ای و اردوغان ندارد. عده ای از روشنفکران پسااستعمار سعی می کنند با تفاسیر فرانتس فانونی عملیات ۷ اکتبر حماس را به عنوان نیاز «انسان تحقیر شده تحت استعمار به خودباوری» مقبول جلوه دهند. اما این ها بیهوده های ایده آلیستی است که هیچ ربطی با واقعیت ندارد.

قطب بندی مضر و منحط سیاسی

وضع موجود با تمام شرارت هایش، در بطن خود امکان و پتانسیل رهایی از سیستمی که سرچشمه این شرارت هاست را دارد. اما، برای به فعل در آوردن این پتانسیل باید کاری کرد. در گام اول باید قطب بندی های سیاسی مضر را برهم زد و قطب بندی سیاسی ای به وجود آورد که راهگشای تبدیل این پتانسیل به واقعیت باشد. تضاد میان جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا، همواره منبع تولید گیجی در میان مردم و در میان قشر روشنفکران و جریان های سیاسی مختلف، در مورد ماهیت جمهوری اسلامی و ماهیت امپریالیسم آمریکا بوده است. به طوری که عده ای، جمهوری اسلامی را به عنوان دیوار «مقاومت» در مقابل ستمگری امپریالیستی دیده اند و عده ای دیگر، امپریالیسم آمریکا و دیگر قدرت های امپریالیستی غربی را توزیع کننده «دموکراسی» و منبع «آزادی و رفاه». دو سوی این قطب بندی در مقاطع مختلف به لحاظ وزنی که در میان توده های مردم و همچنین روشنفکران و فعالین سیاسی داشته اند، در نوسان بوده است. مشخصاً، در جریان خیزش ژینا و حتا پیش از آن، امید بستن به «دموکراسی غربی» برای خلاص شدن از جمهوری اسلامی گرایش قدرتمندی نه فقط در میان توده های خشمگین بلکه در میان فعالان حقوق بشر و جنبش های اجتماعی مختلف بود (در این جا، جریان های ارتجاعی سازمان یافته وابسته به امپریالیسم آمریکا مانند پهلوی چی ها را کنار می گذاریم). با شروع نسل کشی در غزه و حملات اسرائیل به نیروهای اسلام گرای حزب الله در لبنان، شاهد آن هستیم که در میان مردم عادی عده زیادی حامی اسرائیل و آمریکا و خواهان «حمله به ایران» هستند و در طرف دیگر، در میان دانشجویان و روشنفکران دموکرات جامعه، گرایش به اتحاد با «مقاومت ضد امپریالیستی» حماس در غزه و حزب الله در لبنان وزنه بیشتری یافته است (در اینجا جریان ارتجاعی سازمان یافته «محور مقاومت» متحد جمهوری اسلامی و امپریالیسم روسیه را کنار می گذاریم). به یک کلام، هم امپریالیست ها و هم جمهوری اسلامی در میان روشنفکران یا فکرسازان جامعه، یارگیری می کنند. نتیجه اش به وجود آمدن قطب بندی یا صف آرای سیاسی ای است که به شدت علیه منافع اکثریت مردم از هر قشر و طبقه ای و آینده ای است که بسیاری از روشنفکران دموکرات از جمله کسانی که «بیانیه» را امضاء کرده اند، آرزوی رسیدن به آن را دارند.

بیش از ۱۰۰ سال است که سلطه بر ایران عمیقاً در تار و پود امپریالیسم جهانی تنیده شده است و هر رژیمی که در این چارچوب به قدرت رسیده است، فارغ از این که کدام قدرت امپریالیستی یا کدام بلوک امپریالیستی، سرپرست اش بوده، ماهیت و عملکردی ارتجاعی داشته است. هرگز نباید گذاشت که ستیز میان امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی، این واقعیت را پنهان کند. در تمام دوره پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا در همه رخدادهای سیاسی که شکل دهنده اوضاع ایران بوده است، دخالت داشت. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را همه می دانند. اما، آمریکا نقش مهمی در نابود شدن خیزش انقلابی ۱۳۵۷ علیه رژیم شاه و باز کردن راه برای سلطه ضد انقلاب اسلامی نیز داشت. سال ۱۳۵۷ و با اوج گیری مبارزات سیاسی علیه رژیم شاه، امپریالیسم آمریکا همراه با سه کشور صنعتی غرب بریتانیا، فرانسه و آلمان غربی در ۷ ژانویه ۱۹۷۹، راه را برای قدرت گیری بنیادگرایان اسلامی به رهبری خمینی باز کردند و این ها هم به نوبه خود، فوراً دست به کار شدند و حمام خون از همه قشرهای به پا خاسته جامعه، از زنان و کارگران و دهقانان و روشنفکران و خلق های عرب و کرد و ترکمن و ... به راه انداختند. این تاریخ را همه می دانند. جمهوری اسلامی، نه تنها هیچ گسستی از سیستم سرمایه داری جهانی نکرد بلکه ایران را هرچه عمیق تر در آن ادغام کرد و به طور روزافزون، خود را به عنوان دولت طبقه سرمایه داران کلان وابسته به سیستم سرمایه داری جهانی مستقر کرد و تحکیم بخشید. با وجود این ها، هرگز برای آمریکا قابل قبول نبود که جمهوری اسلامی مشروعیت خود را از طریق «ضدیت» با آمریکا کسب کند، به تقویت نیروهای بنیادگرای شیعه در کشورهای وابسته به آمریکا بپردازد و به ویژه اسرائیل را که پایگاه نظامی عمده آمریکا در منطقه بود، به عنوان «غاصب سرزمین های اسلامی» آماج قرار دهد و بالاخره این که در ده سال گذشته، به سمت اتحاد با دو قدرت امپریالیستی چین و روسیه برود. نه جنگ نسل کشی غزه ریشه در ایدئولوژی «صهیونیستی» دارد و نه جنگ احتمالی اسرائیل و جمهوری اسلامی، ریشه در تخاصم میان مردم خاورمیانه با دولت «غاصب» اسرائیل. همه این ها، ریشه در این سیستم جهانی دارند.

با درک این واقعیت ها، می توان یک مبارزه ضد جنگ را با صفی گسترده به وجود آورد که در عین آنکه آماج اصلی اش افشای امپریالیسم آمریکا به عنوان محرک اصلی این جنگ هاست، اما ذره ای امتیاز به جمهوری اسلامی و متحدین اش به ویژه امپریالیست های روسیه و چین، در جنگ افروزی هایشان ندهد و خواهان توقف هرگونه تحرکات جنگی جمهوری اسلامی در منطقه باشد. در این چارچوب، باید با همه نیروهای سیاسی و مشخصاً جوانان مستاصل از ستم و استثمار جمهوری اسلامی کار کرد که وارد چارچوبه این جنگ های ارتجاعی نشوند. زیرا، از درون این چارچوب ها ذره ای رهایی به دست نخواهد آمد. باید به نیروهای مترقی بیدارباش داد که عملگرایانه وارد چارچوب جنگ های جاری در خاورمیانه نشوند زیرا این جنگ ها دینامیک های خود را دارند و فائق آمدن بر این دینامیک ها، در شرایط شنا کردن در درون آنها، غیرممکن است و حتی یک نیروی به شدت مترقی و مردمی را به سرعت عوض می کند. این ادعای ما نیست. بلکه، دیدن واقعیت هایی است که دیگر عریان اند و چندان هم در اعماق جاری نیستند. به طور مثال، به این واقعیت بنگریم که در چند سال گذشته، ارتش آمریکا که در سوریه و در نزدیکی کوبانی مستقر است، نیروهای ی.پ.گ در روژئاوا را تعلیم و تسلیح کرده است و اکنون در حال استفاده از آنان در معادلات و معاملات خود با رژیم ترکیه است. این ها، نیروهایی هستند که باید ستون فقرات انقلاب های سوسیالیستی در منطقه باشند. ولی تحت رهبری خط های پراگماتیستی و خیالی، وارد چارچوبه هایی می شوند که توسط قدرت های امپریالیستی تعیین می شود و این عین خون ریزی سیاسی از پیکر مردمان این منطقه است.

وقتی جنگی رخ می دهد هیچ کس نمی تواند از آن کنار بماند. این واضح است. اما، به معنای آن نیست که باید دنبالچه یکی از طرفین سازمان یافته جنگ شد. می توان و باید، اتحاد گسترده ای علیه جنگ های امپریالیستی در خاورمیانه، بدون ذره ای سازش با بازیگران این جنگ ها ایجاد کرد و به همه مرتجعین خارج از حکومت، از جمله سلطنت طلبان و طرفداران ترامپ و طرفداران حمله اسرائیل به ایران، نشان داد که هرگز اجازه نخواهیم داد دو قطبی مسموم جمهوری اسلامی/محورمقاومت/روسیه/چین از یک طرف و آمریکا/اسرائیل/پهلوی از طرف دیگر جهت آینده تحولات را در ایران تعیین کند.

ما کمونیست های انقلابی در اتحادهایی با این کیفیتهای شرکت کرده و به سازمان یافتن آن یاری خواهیم رساند و مصمم هستیم که همراه با روشنفکران با شرف و مردمی، به توده های مردم یاری برسانیم تا با چنین افقی در مقابل جنایت هایی که در شرف وقوع است، روی پا بایستند. علاوه بر این، در این کار نیز، هدفی که قطب نمای ماست، انجام انقلابی است که بالاخره سیستم سرمایه داری را تمام کرده و جمهوری سوسیالیستی نوین را به جای آن مستقر کند.

امکان پذیر بودن این مسیر، از خود واقعیت نشات می گیرد که تضادها و معضلات و بحران های سیستم به ما می دهد. برای ما کمونیست های انقلابی به لحاظ علمی اثبات شده است که فقط با یک نیروی سازمان یافته حزبی با برنامه و افق و استراتژی مناسب با این هدف و اوضاع خاص می توان این مسیر را ساخت. در این مختصر، شما را ارجاع می دهیم به «برنامه و مانیفست انقلاب کمونیستی در ایران» و «پیش نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» (حزب کمونیست ایران (م. ل. م) که بر مبنای کمونیسم نوین تکامل یافته توسط باب آواکیان تبیین شده اند، و همچنین «استراتژی راه انقلاب در ایران» (سندی در حال بازبینی).

تمام خاورمیانه دیگ جوشان تضادها است. وضعیت جاری پر از خطرات اکستریم برای مردم و موانع بزرگ در مقابل انقلاب است. اما این وضعیت همچنین مملو از مشکلات بزرگ برای امپریالیست ها و تمام طبقات حاکمه فعلی و آن هایی است که در صف انتظار برای تبدیل شدن به طبقه حاکم آتی ایستاده اند. سوال این نیست که آیا اوضاع سخت تر خواهد شد یا نه. سوال این است که نتیجه اش چه خواهد بود. بر مبنای دیدن واقعیت ها و درک تنها بدیل مثبت است که می توان و باید نیروهای پیشرو را که در ابتدا اندک هستند به حرکت درآورد و سازماندهی کرد و با تکیه بر نیروهای اندک، شمار عظیم تری از مردم را به حرکت درآورد. سرنگون کردن جمهوری اسلامی، بخش ارگانیک از این مسیر است.

[۱] ترامپ در سوشال تروث: «اگر گروگان ها تا پیش از ۲۰ ژانویه ۲۰۲۵، یعنی تاریخی که من با افتخار مقام ریاست جمهوری ایالات متحده را بر عهده می گیرم، آزاد نشوند، جهنمی در خاورمیانه به پا خواهد شد، و کسانی که این جنایات را علیه بشریت مرتکب شدند تنبیه خواهند شد.»

[۲] آنیسا اسداللهی، رضا شهابی، کیوان مهدی، گلرخ ایرایی، آرش جوهری، مازیار سیدنژاد، امید مصیر، مهران رئوف، و فواد فتحی

[۳] «بیانیه ۹ تن از زندانیان سیاسی در اوین: مسئولیت ما در برابر رنج دیگری» در رادیو زمانه آبان ۱۴۰۲

[۴] سایت رادیو زمانه. فراخوان جمعی: علیه «نظم نوین» تحمیلی بر خاورمیانه. ۲۳ مهر ۱۴۰۳

[۵] تشریح نظریه پسااستعمار به اختصار کار سختی است. به طور خلاصه می توان گفت، پیوند زدنی است میان پست مدرنیسم رواج یافته در چند دهه گذشته در میان روشنفکران غرب و به تبع آن در میان روشنفکران ایران و نظریه های ضد استعماری امثال ادوارد سعید و قانون که از طریق این پیوند زدن، «به روز» شده است. سیاست «هویتی» نقش بسیار مهمی در شکل گیری و تولید انواع گفتمان های پسااستعماری دارد و مهمتر این که، حرکت سرمایه در جهان تغییرات مهم به وجود می آورد، و بر ترکیب طبقاتی کشورهای گوناگون تاثیر می گذارد، جا به جایی های بزرگ در دموگرافی و مرزهای فکری و فرهنگی هر منطقه و کشور ایجاد می کند و ... دائماً «پدیدارهای» گوناگون تولید می کند، و همین امر نظریه پردازان پسااستعماری را وادار می کند لایه های جدید به نظریه شان اضافه کنند. پسااستعمار نحلّه «مارکسیستی» هم دارد که تلاش می کند این حوزه را گسترش داده و با ایجاد «تقاطع» های مختلف (مثلا بین هویت ملی و وجود سلسله مراتب طبقاتی در هر ملت) به اصطلاح نظریه پسااستعماری مارکسیستی تولید کند. ادوارد سعید و فرانتس فانون را می توان از بنیان گذاران نظریه پسااستعمار دانست. در ایران، شریعتی خود را همراستا با آن می دانست و بر مبنای آن «بازگشت

به خویشتن» را نظریه پردازی کرد و منبع تئوریک مهمی برای بنیادگرایان اسلام شیعه به وجود آورد. ادوارد سعید و قانون خدمات مهمی به فهم ابعاد فرهنگی سلطه استعماری کردند. اما، هیچ یک از آنها خود را بر علم جامعه که توسط مارکس کشف و بنیان گذاری شده است متکی نکردند و در واقع میان خود و این علم فاصله بزرگی گذاشتند.

[۶] «اورینتالیسم» یا شرق شناسی عنوان کتاب مهم ادوارد سعید است (۱۹۷۸). ادوارد سعید، مدافع سرسخت آزادی فلسطین بود و همواره با شجاعت علیه امپریالیسم و استعمار اسرائیل سخن می گفت. او در فهم ابعاد فرهنگی سلطه استعماری خدمات مهمی کرده است. سعید روش پژوهش گران و سلطه گران غرب استعمارگر را در تصویری که از شرق به عنوان موجودی عقب مانده می دهد به چالش می کشد. غرب با تعریف خود به عنوان عقلانی و پیشرفته و متمدن خود را در تضاد با شرق غیرعقلانی، عقب افتاده و خرافاتی می دید. سعید این دوقطبی را به وجود آوردن یک رابطه سلطه گر و تحت سلطه می دید. با این وصف، سعید کاری به فرماسیون های اقتصادی- اجتماعی و ترکیب طبقاتی در کشورهای «شرق» قبل از استعمار و بعد از استعمار و در عصر سرمایه داری امپریالیسم ندارد. وی در معرفت شناسی ایده آلیستی پسااستعمار سهیم است و به آن کمک کرده است.

[۷] فرانتس فانون (Frantz Fanon) روانپزشک و نظریه پرداز ملی گرای تأثیرگذاری از سرزمین مستعمره مارتینیک در کارائیب بود که به خاطر نوشته هایش در مورد استعمار و تبعات آن برای مردم بومی در جوامع مستعمره شهرت دارد. وی بیشتر بر تأثیرات روانی استعمار کار کرده است. او در مورد نقش خشونت در تعالی بخشیدن به انسان مستعمره شده نوشته است و مقدار زیادی به روان شناسی تکیه کرده است. فانون به شدت منتقد رویکرد امپریالیستی حزب کمونیست فرانسه به مستعمره های فرانسه بود و در مقابل آن حزب، یک گرایش شورشگری انقلابی را نمایندگی می کرد. اما تئوری اش اشتباه بود. ملی گرایان سیاه در آمریکا از او حمایت می کنند. به طور مثال، کورنل وست که از مائوتسه دون و باب آواکیان در یک رده با فانون و دیگر انقلابیون ملی گرا دفاع می کند. در حالی که میان مائو و باب آواکیان از یک سو و فانون و دیگر انقلابیون ملی گرا، شکاف بزرگ در زمینه جهان بینی و روش و رویکرد وجود دارد. در آثار فانون هرگز نه تحلیلی از شیوه تولیدی سرمایه داری که سرچشمه استعمار و امپریالیسم است می توان دید و نه برنامه اقتصادی اجتماعی برای گسست از استعمار و امپریالیسم. در دهه شصت میلادی بسیاری از روشنفکران ملی گرا، برای این که هم «رادیکال» باشند و هم فاصله بگذارند بین خودشان با مارکسیسمی که توسط مائوتسه دون در زمینه راه انقلاب در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم تکامل یافته بود، به فانون استناد می جستند. در کتاب، دوزخیان زمین، فانون بر نیاز به استفاده از خشونت در مبارزات ضد استعماری تأکید می کند. در این جا نیز، در زمینه استفاده از خشونت تفاوت برجسته با مائوتسه دون داشت. زیرا، مائوتسه دون، هدف جنگ انقلابی را سرنگون کردن دیکتاتوری طبقات حاکم در هر کشور و قطع دست امپریالیست ها و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و کشور سوسیالیستی می دانست. مائوتسه دون استعمار و امپریالیسم را از سرمایه داری جدا نمی کرد و این مبارزه را بر اساس تحلیل طبقاتی از دوستان و دشمنان انقلاب که هم طبقات استثمارگر بومی هستند و هم استعمارگران خارجی پیش می برد. و هدف نهایی این مبارزه را استقرار سوسیالیسم و در نهایت یک جامعه جهانی کمونیستی می دانست. در حالی که فانون بیشتر به آزادسازی هویت و کرامت انسان های مستعمره از تحقیر و سلطه استعمارگران می اندیشید. در حالی که این تحقیر نیز به نوبه خود، بخشی از روینای یک سیستم اقتصادی- اجتماعی و سیاسی-ایدئولوژیک معین است. مائوتسه دون با تکیه بر علم مارکسیسم، قادر به دیدن این رابطه ها بود. وی و دیگر رهبران مائوتیست حزب کمونیست چین، خودرہاسازی توده های تحت ستم و استثمار کارگر را در گرو کسب آگاهی سیاسی در مورد کلیت سیستمی که بر تمایزات طبقاتی و روابط تولیدی که تمایزات طبقاتی لازم شان است و روابط اجتماعی ستم گرانه (مانند ستم ملی و ستم بر زنان و ستم نژادی و استعماری و انواع ستم های دیگر را) و افکاری که بر این روابط تولیدی استثمارگرانه و تمایزات طبقاتی منطبق هستند، می دانستند.

[۸] محمد مرندی، عضو هیات علمی دانشکده زبان ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران و رئیس گروه مطالعات آمریکای شمالی «دانشکده مطالعات جهان» و تمرکز کارش بر روی مرکز مطالعات پسااستعماری با تمرکز بر نقد «اورینتالیسم» و ترویج آرای ادوارد سعید و دیگران است. جان باز «دفاع مقدس» است و در تلویزیون های الجزیره و بی بی سی و غیره ظاهر شده و اوضاع سیاسی خاورمیانه را از نقطه نظر جمهوری اسلامی به عنوان «رژیم ضد امپریالیستی منطقه و محور مقاومت در مقابل استعمار غرب»، تجزیه و تحلیل می کند.